

تظاهرات علیه رژیم در تهران

* بیش از ده هزار نفر در تظاهرات اعتراضی خیابان های اطراف ورزشگاه های امجدیه و آزادی شرکت داشتند

* روزنامه جمهوری اسلامی، این تظاهرات را "اغتشاش سیاسی با ماسک ورزشی" نامید

شده اند، برخی گزارش ها بر کشته شدن چند تن از تظاهرکنندگان نیز دلالت دارد. پنج سال قبل، در روز ۱۷ مهر ۱۳۶۳ نیز به همین شکل لغو یک مسابقه فوتبال، به تظاهرات اعتراضی مردم علیه رژیم و آتش زدن لاستیک اتومبیل انجامیده بود. تظاهرات روز جمعه این هفته از آن حد از گستردگی برخوردار بود که رژیم نیز مجبور به اعتراف بدان شد. رسانه های حکومتی مزورانه تلاش کردند این تظاهرات را پستابو سو استفاده هدهای معدود از امکانات و آزادی های موجود محکوم کنند. روزنامه جمهوری اسلامی در صبح روز شنبه ۲۸ بهمن، تظاهرات اعتراضی مردم را تحت عنوان "اغتشاش سیاسی با ماسک ورزشی" مورد حمله قرار داد. از زمان بروز اولین تظاهراتی که با استفاده از تجمع های ورزشی علیه رژیم انجام گرفت، از تجمیع های ورزشی علیه رژیم در صفحه ۲

روز جمعه ۲۷ بهمن خیابان های اطراف میدان ورزشی امجدیه تهران شاهد تظاهرات مردم علیه رژیم بود. تظاهرکنندگان که تعدادشان بیش از ده هزار نفر گزارش شده است، علیه جمهوری اسلامی و سران آن شعار می دادند. مأموران ارگان های سرکوب رژیم بلافاصله به محل اعزام شده و با اقدام به تیراندازی و پرتاب گاز اشک آور به مردم حمله ور شدند. تظاهرکنندگان اقدام به سنگباران مزدوران، ایجاد راهبندان و حمله به اتومبیل های دولتی نمودند، درگیری مردم با نیروهای رژیم ضدمردمی چند ساعت بطول انجامید. لغو یک مسابقه فوتبال توسط مسئولین امر، بهانه مردم در ابراز خشم و انزجارشان نسبت به رژیم آخوندی حاکم بوده است. بنابه گزارش خبرگزاری ها جمع کثیری از تظاهرکنندگان دستگیر شده و شمار زیادی نیز زخمی



دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۶۸ برابر با ۱۹ تیریه ۱۹۹۰
بمابه عریال سال ششم شماره ۲۹۴

فتوای خمینی و معضل دولت رفسنجانی

با وجود تصویب نخستین برنامه پنجساله دولت رفسنجانی در مجلس و شورای نگهبان، مبارزه بر سر چگونگی پیشبرد سیاست اقتصادی رژیم، همچنان یکی از کانون های داغ کشاکش میان نیروهای درون حاکمیت است. حساسیت و بقرنچی این مساله بیش از هر چیز در آن است که سرنویشت برنامه پنجساله و کیفیت پیشبرد سیاست اقتصادی کابینه رفسنجانی بطور تنگاتنگ با سیاست خارجی جمهوری اسلامی گره خورده است. رفسنجانی می کوشد از طریق بهبود مناسبات با غرب و ایجاد گشایشی در سیاست خارجی رژیم و نیز کسب اعتماد از بازار داخلی، امکانات لازم جهت اجرا و پیشبرد برنامه پنجساله را فراهم سازد. او طی روزهای اخیر به اشکال مختلف خواستار توجه و نهایت دولتهای خارجی نسبت به برنامه ۵ ساله جمهوری اسلامی شده و به سفرا و کارداران "اطمینان" داده است که جمهوری اسلامی قصد تشنج آفرینی و ماجرایی در هیچ کشوری ندارد و "زمینه برای همکاری های صمیمانه با ایران آماده است". تلاش رفسنجانی در همین حال مصروف آنست بقیه در صفحه ۴

پیام کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به اعضا و هواداران بمناسبت فرا رسیدن ۱۹ بهمن

در صفحه ۳

پیام تبریک کمیته مرکزی سازمان به کنگره ملی آفریقا بمناسبت آزادی نلسون ماندلا

در صفحه ۵

در این شماره

* "تنظیم خانواده" از دیدگاه فقها

صفحه ۶

* محکومیت مجدد جمهوری اسلامی
توسط کمیسیون حقوق بشر

صفحه ۴

* افغانستان؛ خونریزی تا کی؟

صفحه آخر

* نکاتی از طرح برنامه جدید
حزب کمونیست اتحاد شوروی

صفحه آخر

در صفحه ۲

۲۲ بهمن گرمی باد!



۲۲ بهمن

گرامی باد!

یازده سال از انقلاب بهمن گذشت، انقلابی با وسعت توده‌های عظیم، با حماسه آفرینی بی‌شائبه، ایثاری فرورانگیز و هزم استوار مبارزه‌ای تا پای جان در راه آزادی و هلیه سیطره پیداد و سرکوب نظام ستم شاهی.

یازدهمین سالگرد انقلاب بهمن را گرامی می‌داریم. گرامیداشت انقلاب بهمن، گرامیداشت خاطره روزهای بپا خاستن و به میدان آمدن توده‌ها برآمد قهرمانی و هزم جز مشان در پایان دادن به یک رژیم جبار است. در برابر هزاران رزمنده بیداردلی که در راه آزادی و استقلال میهن و سربلندی مردم جان باختند، سر تعظیم فرامی‌آوریم و به روان پاک شان درود می‌فرستیم.

این واقعیت که پیامد انقلاب بهمن، استقرار حاکمیتی بی‌بدیل در بیدادگری، سرکوب و تحجر بود نباید این خطوط انسانی، حماسی و شورانگیز سیمای انقلاب را مخدوش سازد. ترسیم مسیر آینده نیز طالب آن است که بر "چه بود" انقلاب و کیفیت حرکت مردم همه جانبه نظر انداخته شود. حرکت‌های آینده مردم بی‌گمان بر زمینه خواست‌های ناب‌آورده و سرکوب شده‌شان شکل خواهد گرفت و خواهد بالید. خواست‌های مردم نیز همانی است که خود مردم، طبعاً به سبک و سیاق خود و با امتزاج آن با ذهنیت، تجربه، اوام و آگاهی‌شان در انقلاب عرضه داشته‌اند.

اما گرامیداشت انقلاب مستلزم انگشت نماندن بر ضعف‌ها و بر جراحات آن و مهم‌تر از همه تجهیز برای امروز و فرداست. گذشت یازده سال از انقلاب دیگر این امکان را فراهم آورده است که بر چند درس‌بدیهی و حیاتی آن تاکید کنیم.

انقلاب بساط ستمگری و دیکتاتوری شاه را برچید، اما نتوانست مانع بساط گستری دیکتاتوری خونین تری گردد. تحقق حکومت آخوندها بی‌زمینه‌های مناسب هینی و ذهنی میسر نبود. در این میان، صرف‌نظر از شرایط تاریخی و اقتصادی - اجتماعی جامعه ما و نیز مساعدت باورهای مذهبی مردم در قدرت گرفتن خمینی، پراکندگی نیروهای انقلابی، دمکراتیک و ترقیخواه، زمینه ساز دیگری برای این قدرت گیری شد. قدرت امروز جمهوری اسلامی نیز به میزان زیادی "مهرهون" خمین پراکندگی تداوم یافته در صفوف این نیروهاست. گرامیداشت انقلاب بی‌کاوش مجدانه این نیروها برای شناخت اثری که پراکندگی‌شان در جریان انقلاب داشته و کیفیت همل‌شان در تشدید آن و بی‌اقدام هملی برای رفع این پراکندگی کم‌بها خواهد بود.

فقدان برنامه روشن برای مواجهه با بفرنجی‌های انقلاب، امر جلب توده‌ها به برنامه آلترناتیو مترقی را در برابر برنامه "لاهوئی" جمهوری اسلامی با دشواری‌ها و موانع سنگین

کردن دموکراسی و قربانی شدن دستاوردهای گرانقدر انقلاب در پای مقتضیات استقرار رژیم آزادی ستیز، زمینه ساز ضربات مهلک بر انقلاب شد. گرامی داشت انقلاب بدون مبارزه جانانه برای نابودی استبداد آخوندی و استقرار دموکراسی، بدون مبارزه یکپارچه همه نیروهای طالب آزادی و آبادی میهن و سربلندی و بهروزی مردم، گرامی داشتی بایسته نخواهد بود. گرامی بداریم این خیزش شکوهمند و خجسته را، بازو در بازوی هم، با هزمی استوار در مبارزه برای احیاء دموکراسی! این آرمان سترگ انقلاب بهمن.



آزادی فعالیت احزاب سیاسی و آزادی انتخابات نخستین شرط دموکراسی است

تظاهرات علیه رژیم در تهران

بقیه از صفحه اول

سواستفاده سیاسی" نام این تیم‌ها را نیز تغییر دهد.

مردم، هر زمان که امکان بیابند و هر آن جاکه گردهم آیند و محملی برای بیان احساسات و مطالبات خود بیابند، نفرشان را از رژیم آخوندی حاکم ابراز می‌کنند. تظاهرات روز جمعه امجدیه و ورزشگاه آزادی و بازتاب سریع و گسترده‌ای که این تظاهرات در رسانه‌های کشورهای مختلف یافت، تلاش رژیم را در لاپوشانی و تحریف آن نقش بر آب کرد.

اهلام انزجار مردم از حکومت در تظاهرات اعتراضی روز جمعه تهران تجلی آشکار دیگری از خشم و ناراضی مردم نسبت به رژیم سرکوبگر و ضد مردمی جمهوری اسلامی است.

مسئولین جمهوری اسلامی تلاش بسیار کردند تا حدامکان یا از اجتماع مردم در ورزشگاه‌ها جلوگیری کنند و یا امکان بروز خشم و کینه‌نهمته مردم را تخفیف دهند. جمهوری اسلامی از همان زمان، یعنی پس از وقوع اولین تظاهرات در امجدیه، در هراس از تکرار آن تا مدت‌ها برگزاری مسابقات فوتبال را القو کرد.

تظاهرات اعتراضی تماشاگران فوتبال علیه رژیم از سابقه‌ای طولانی و اشکالی متنوع برخوردار بوده است. فریادها و شعارهای "آزادی" و "استقلال" تماشاگران فوتبال که ظاهراً تیم‌های مربوطه را تشویق می‌کردند اما در واقع آزادی را فریاد می‌زدند، رژیم را واداشت تا بزم خود برای "جلوگیری از

پیام کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به اعضا و هواداران

بمناسبت فرا رسیدن ۱۹ بهمن

رفقای عزیز!

فرا رسیدن نوزدهمین ۱۹ بهمن، سالروز حماسه سیاهکل و روز بنیان گذاری نهضت فدائیان خلق ایران را صمیمانه به شما تبریک گفته آروز داریم که این رزم فداکارانه در راه سعادت و بهروزی مردم ایران هر زمان به آرمان های والای انسانی خود نزدیک و نزدیک تر گردد. فدائیان خلق چون سایر نیروهای دمکراتیک کشور، امروز زیر سخت ترین شرایط سرکوب و خفقان مبارزه می کنند. در برابر رژیم ددمنش ولایت فقیه که چنان جنایت هولناکی چون قتل عام زندانیان سیاسی را مرتکب شده است، ایستادگی و تداوم مبارزه برای دمکراسی، آگاهی و فداکاری و شجاعت و از خودگذشتگی بسیار طلب می کند. رفقای که پرچم مبارزه را در این شرایط دشوار در صحنه اصلی نبرد پر دوش می کشند، پاسداران نام افتخار آفرین فدائی خلق در میان مردم اند. ناهی که بنیانگذاران بزرگ سازمان ما و همه رفتگان بیشمارمان، همه جان و همه هستی خویش را به راه تحقق آرمان های ولایت نهادند.

اما دشواری شرایط هرگز قادر نگردیده است که شعله رزم فدائیان را خاموش و تاثیر آن را از متن جامعه محو و خنثی سازد. در شرایط دشوار نیز مبارزه ما نقش و ثمر معین خود را در چشم هم میهنان و جهانیان آشکار می سازد.

در سالی که گذشت هلیز هم تمامی دسیسه های رژیم، رفقای ما در افشای جنایات رژیم و موارد نقض حقوق بشر، در جنبش دانشجویی کشور، در اشاعه افکار و نظریات و در فرهنگ و هنر ترقی خواه در جامعه از طریق مطبوعات و دیگر رسانه ها و نیز با کار توضیحی در میان مردم، در مبارزه کارگران برای گنجاندن خواست هاشان در قانون کار و تامین مطالبات اقتصادی و در کمک به خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی کشور به طرق مختلف نقش و تاثیر عمل خود را در سطح جامعه بر جای نهاده اند.

رفقای عزیز!

می توان و باید تحقق همه خواست ها را به سرنگونی رژیم و فراهم شدن شرایط آن موقوف نکرد. می توان و باید خواست ها و مطالبات عملی و مشخص را در هر مورد به میان کشید و در راه تحقق آنها پیروزمندان نیرو به میدان کشید. طرح شعارهای تاکتیکی در هر صحنه های مختلف و بسیج نیرو برای تحقق آنها یگانه راه عملی و منطقی برای دستیابی به هدف جنبش دمکراتیک کشور، یعنی استقرار دمکراسی به جای رژیم ولایت فقیه است.

با اطمینان باید گفت وضع میهن ما ایران به هیچ وجه اینگونه نخواهد ماند. پتانسیل اعتراضی و سطح آگاهی اجتماعی در جامعه ما، حدت تضادها در رژیم حاکم و به ویژه روند تحول اوضاع در هر صحنه بین المللی که در هموم کشورها در جهت اضمحلال هر گونه استبداد و تقویت دمکراسی است، قطعاً و مسلماً رژیم پوسیده ولایت فقیه را بی آینده و منقرض و دمکراسی را

جایگزین آن خواهد کرد. کمترین تردیدی نباید داشت که در میهن ما ایران نیز رژیم استبداد دیرتر یا زودتر جای خود را به رژیم مبتنی بر اراده مردم، انتخابات آزاد، آزادی احزاب سیاسی، تفکیک کامل قوا، مبتنی بر جدایی دین از دولت خواهد داد. چنین است آینده محتوم میهن ما. چنین است راز بی آینده بودن رژیم استبدادی حاکم بر میهن ما.

رفقای عزیز!

نوزدهمین سال حیات سازمان ما تنها با دشواری هایی همراه نبود که استبداد حاکم بر ما حاکم کرده است. در این سال بود که بحران در مناسبات تشکیلاتی و در دستگاه رهبری سازمان به اوج رسید. بحرانی که نه تنها سطح فعالیت و حضور سازمان در هر صحنه اصلی نبرد علیه استبداد حاکم را تحت تاثیر گرفت، بلکه حیات و موجودیت سازمان را نیز در معرض جدی ترین مخاطرات قرار می داد. وظایفی بس سنگین و بسیار حساس در برابر دستگاه رهبری سازمان و همه نیروهای آن قرار داشت که قبل از همه احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت سازمان و تدبیر بسیار برای جستجوی راه های حل و فصل مسایل بفرنج تشکیلاتی را از آنها طلب میکرد.

یگانه شیوه منطقی و مسئولانه که همه وحدت و موجودیت سازمان و هم نیازهای نوسازی آن را تامین کند، جستجوی راه های دمکراتیک و مبتنی بر توافق برای حل و فصل مسایل و مشکلات درون سازمانی است. اینکه در کمیته مرکزی سازمان و در میان بخش همدهای از کادرهای آن از راه حل های دمکراتیک و مبتنی بر توافق استقبال می شود، در شرایطی که ما در آن قرار گرفته ایم، خود یک موفقیت بزرگ است. موفقیت واقعی در وضع بحرانی کنونی این است که چنین راه حل هایی نه فقط در حرف، بلکه در عمل به کار گرفته می شوند.

در آستانه بیستمین سال حیات سازمان با اطمینان باید گفت که امروز دیگر خطر بروز انشعاب بزرگ در سازمان همده نیست و این خود همده ترین تحول مثبت در سازمان ما است. سازمان ما می تواند حفظ شود و یک پارچه بماند. اراده اکثریت مطلق نیروهای سازمان ضامن این امر است.

رفقای عزیز!

جداز مسایل تشکیلاتی و خطر تفرقه و جداز سلطه سنگین سرکوب رژیم، احساس و اندیشه ای سنگین قلب و روح فدائیان خلق ایران را در سیطره خود گرفته است. سرچشمه اصلی دشواری ها و بقرنجهی ها اکنون جای دیگری است. امروز در میهن ما ذهن هر رفیق فدایی و هموم نیروهای چپ را، همچون هر عنصر چپ در هر جای دنیا، انبوهی از سئوالات و ابهامات سنگین درباره گذشته و حال و آینده نهضتی فراگرفته که خود را جزیی از آن تلقی می کند، همیق ترین و طوفانی ترین تحولات در اتحاد شوروی و در کشورهای اروپای شرقی و افشای

حقایق بسیار از گذشته و حال آنچه که تحت عنوان "سوسیالیسم واقعا موجود" شناخته شده بود، بحران فکری در جنبش چپ و در سازمان ما را دامن زده است.

رفقا!

هزاران رفیق فدایی که از قریب دو دهه پیش تا امروز خود را وقف تحقق شریف ترین ایده آلهای در میهن خویش ساخته اند، امروز خود را در برابر انبوهی از سئوالات یافته اند: ما به کجا می رویم؟ آینده از آن کیست؟ آیا این درست است که دوران ما دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است؟ آیا سوسیالیسمی که ما می خواهیم همان نظامی است که در شوروی و دیگر کشورهای مشابه ساخته شده؟ "سوسیالیسم واقعی" کدام است؟

امروزه این سئوالات و ده ها سئوال بنیادی دیگر تمام اندیشه و احساس و نیروهای جنبش ما را فرا گرفته است.

امروز جنبش ما و تمام نهضت چپ اگر بخواهد به مثابه یک جنبش جدی همچنان باقی خواهد ماند. لزوماً جواب های شایسته خود را به این سئوالات ارائه دهد. بقای ظفرمند جنبش ما در گرو این پاسخ یابی ها است.

اگر امروز چهره نوینی از سوسیالیسم، چهره ای با خصلت انسانی و همیقاً دمکراتیک در ذهن تک تک ما فعالین جنبش چپ به روشنی درک و تصویر نشود، آنگاه شک نباید داشت که فدائیان خلق ایران و مجموعه نهضت چپ نه زیر ضربات رژیم و نه به دلیل تنش های درون تشکیلاتی، بلکه از پی ناتوانی باز یافت و شناخت امروزین از هویت و رسالت خود مقهور آشفتگی و نابسامانی فکری و تششت و تفرقه سیاسی و سازمانی خواهند گردید و این همده ترین خطری است که امروز مجموعه جنبش ما را تهدید می کند. در این رابطه است که باید تاکید کرد که دستیابی به برداشت امروزین از هویت و رسالت نیروی چپ در ایران اکنون همده ترین وظیفه است. تمامی امکانات و تریبون های سازمان، تا هر کجا که ضرور باشد باید به شیوه ای کاملاً دمکراتیک در اختیار صاحب نظرانی قرار گیرد که توان معنوی خود را وقف همین مهم ساخته اند.

در آغاز بیستمین سال میلاد نهضت فدائیان رزم و اراده ای شجاع، نظم پذیر، متکی به نفس و جمعی نه تنها می تواند و باید این سنگر بزرگ نیروی زحمت را حفظ کند، بلکه یقیناً قادر خواهد شد در نوسازی مجموعه نیروی چپ و در راه وحدت سیاسی و سازمانی آن نقشی موثر بر همده گیرد.

باشد که جرقه های پیشرفت و طلیعه های امید در قلب و روح یاران مادر بیستمین سال این رزم زندگی ساز، شعله های پیروزی های بزرگ و شکوفه های امیدهای نورابه همراه آورد.

با گرم ترین دروهای رفیقانه

کمیته مرکزی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بهمن ماه ۱۳۶۸



مسلمانان جان بدر برد، مطبوعات جهان، سخنان کروی را بخاطر تعارض آشکارش با هنجارها و موازین متعارف بین المللی با شگفتی و انزجار، بازتاب دادند.

بالاخره هلیرقم همه تدابیر امنیتی توسط یک مسلمان معتقد به اجرا در خواهد آمد. رئیس مجلس رژیم افزوده است که رشدی نخواهد توانست از انتقام

محکومیت مجدد جمهوری اسلامی توسط کمیسیون حقوق بشر

نامعلومی از مسیحیان ایران نیز سخن رفته است. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل همچنین بار دیگر تهدید رشدی به مرگ و صدور حکم اعدام برای نویسنده کتاب آیه های شیطان را محکوم کرد. در روزهای اخیر مقامات مختلف رژیم باردیگر بر جار و جنجال پیرامون قضیه رشدی و تکرار فتوای تروریستی امام معبود افزوده اند. مهدی کروی رئیس مجلس آخوندی طی نطقی در مجلس اعلام کرد که "حکم اعدام رشدی به قوت خود باقی است و

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بار دیگر رژیم جمهوری اسلامی را به خاطر نقض حقوق بشر محکوم کرد. در گزارش ویژه این کمیسیون در مورد آزادی مذهب، دولت های ایران، اسرائیل و آلبانی بشدت محکوم شده اند. در گزارش روز ۱۴ فوریه آنجلو ریبیرو گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل به کمیسیون مزبور در مورد ادامه اعمال فشار بر بهائیان ایران توسط مقامات جمهوری اسلامی تاکید شده است. در همین گزارش از اعدام تعداد



دشمنان اسلام، محکوم نمود. اما موضع گیری خامنه ای در سخنرانی مراسم دهه فجر مبنی بر مشروئیت فقهی و موضوعیت اجرائی فتوای خمینی، که به انگیزه تحکیم موقعیت خود به مثابه جانشین مذهبی - سیاسی خمینی و جلب حمایت نیروهای تندروی حزب الهی صورت داده - نیز، معضل سیاست خارجی رفسنجانی را دامن میزند. و بطور قطع، تاکید خامنه ای بر تداوم این عملکرد، بیش از پیش راه را برای اجرای بسیاری از طرح های پیش بینی شده در برنامه ۵ ساله دولت رفسنجانی، می بندد.

بوژه در سالگرد صدور این فتوی، هر سه را برای این "تعبیر" از خط خمینی تنگ کرد. صدور این فتوی و فراتر از آن، پافشاری اکید بر اجرای آن، آنهم یکسال پس از صدورش، مانعی جدی در راه سیاست خارجی رفسنجانی بوده و دست او را رسماً و عملاً در پوست گردو گذاشته است.

موضع گیری رفسنجانی در برابر موج سنگین تبلیقاتی رقابتی حزب الهی اش، در رابطه با فتوای خمینی، بیانگر تلاش او برای مهار این موج تعرضی است. ولایتی، وزیر امور خارجه کابینه رفسنجانی، در پیام به دبیرکل سازمان اسلامی ووزرای خارجه کشورهای اسلامی، بمناسبت سالگرد صدور فتوای خمینی، تنها به انتقادی کلی از "استکبار جهانی" اکتفا کرد و بیش از آن، از "تشدید جنگ سرد بین اسلام و غرب" شکوه نمود. و رفسنجانی، در خطبه نماز جمعه این هفته، با گفتن این نکته که "حکم امام در این مورد، نظریه کارشناسی است و نیاز به اینهمه هیاهو که از سوی دشمنان اسلام براه افتاده ندارد"، اولاً - صرفاً جنبه کارشناسی و تخصصی این فتوی، یعنی مشروئیت فقهی آنرا متذکر شد و ثانیاً - براه انداختن هیاهوی تبلیقاتی بر سر آنرا به مثابه توطئه

فتوای خمینی و معضل دولت رفسنجانی

بقیه از صفحه اول

شده است که "دولت باید در برنامه ریزی های اقتصادی، فرهنگی و سیاست داخلی و خارجی، تحت نظارت مجلس" عمل نماید. "بیانیه" صادره از جانب دارودسته آخوند محتشمی همچنین رسالت جهانشمول انقلاب اسلامی و ضرورت صدور آنرا یادآور شده و نیروهای درون حکومت را به خطر شیوع اسلام آمریکائی در ارکان عالی حاکمیت و لزوم مبارزه با آن توجه داده است. و بالاخره، این بیانیه که سمت اصلی هشدارهای آن متوجه سیاست خارجی رفسنجانی است، با قوت و قاطعیت تمام از موضوعیت اجرای فتوای قبل سلمان رشدی دفاع کرده و به این ترتیب آسیب پذیرترین حلقه سیاست خارجی رفسنجانی را آماج حمله قرار داده است. واقعیت آنست که رفسنجانی از بدو صدور فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی، تمام تلاش خود را کرد تا این حکم را به مثابه حکمی مذهبی - نه دولتی - بازتاب دهد. اما تصریحات خمینی در زمان حیات خود و تبلیقات نیروهای تندروی حزب الهی پس از مرگ او،

مغری ظاهرالصلاح، برای خروج از بن بست که، "پابندی بی خدشه به خط امام" ایجاد کرده، بجوید. و این همان چیزی است که این روزها، از جانب نیروهای تندروی حزب الهی، بعنوان خطر تجدید نظر طلبی در مواضع امام، مورد نگرانی قرار میگیرد. "تجدید نظری" که بیش از همه در هر سه سیاست خارجی و سیاست اقتصادی کابینه رفسنجانی، امکان بروز یافته و در هشدارهای اخیر رقابتی حزب الهی رفسنجانی باین تاکید که امروز "امام زدانی، بزرگترین آفت نظام است" شدیداً تقبیح شده است. مجمع روحانیت مبارز تهران "طی یک بیانیه ۸ ماده ای، با تاکید بر اینکه "طرح شعار رفاه پس از جنگ، توطئه ای برای نابودی انقلاب اسلامی است"، نسبت به انتظاراتی که سیاست اقتصادی دولت رفسنجانی ایجاد کرده و می کند، هشدار داده است. در این بیانیه همچنین، خدشه ناپذیری و اجرای بی چون و چرای شعار نه شرقی، نه غربی، مورد تاکید قرار گرفته و بار دیگر تصریح

ما طرفدار برقراری روابط دیپلماتیک هادی و همکاری های برابر حقوق با تمام کشورها هستیم

پیام تبریک کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به کنگره ملی آفریقا بمناسبت آزادی نلسون ماندلا

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) آزادی نلسون ماندلا قهرمان شریف مبارزه با نژادپرستی را به شما، به مردم آفریقای جنوبی، و سراسر آفریقای سیاه به همه مردم صلح دوست و آزاده جهان باسرو و امید شادباش می گوید.

سرانجام مبارزه قهرمانانه مردم آفریقای جنوبی، همه مردم و نیروهای ضد نژادپرستی در سراسر جهان، درهای زندان رژیم آفریقای جنوبی را درهم شکست و فرزند قهرمان آفریقا را در آغوش مردم جای داد. پیروزی این مقاومت و پایداری قهرمانانه، برای همه کسانی که علیه تبعیض، نابرابری و استبداد و برای بهروزی مردم در پیکارند در پیچه امیدوار کننده ایست. آزادی نلسون ماندلا و آزادی فعالیت قانونی کنگره ملی آفریقا و دیگر سازمان ها و احزاب سیاسی در آفریقای جنوبی بشارت بزرگ پایان رژیم های خودکامه و بسط و توسعه دموکراتیک در جهان است. این نشانه است که رژیم های ضد دموکراتیک را دیگر توان مقابله نیست و مقاومت آنان همه جا دیر یازود در هم می شکنند و تسلیم اراده خلق های خود می شوند.

آزادی ماندلا؛ نوید بخش چرخش تاریخی در آفریقای جنوبی

نلسون ماندلا، رهبر سمبولیک کنگره ملی آفریقا، مشهورترین زندانی سیاسی جهان، پس از حدود ۲۸ سال از زندان آزاد شد. گشایش دروازه زندان بروی نلسون ماندلا، نوید بخش گشایش یک فصل تاریخی نوین بروی خلق آفریقای جنوبی است. آزادی ماندلا نمادی است از بن بست سیاست زور، ترور و ستم نژادی و نیز چاره ناپذیری راه حل سیاسی. راه حلی که می تواند و باید نوید یک زندگی نوین بر گور آپارتاید را بدهد.

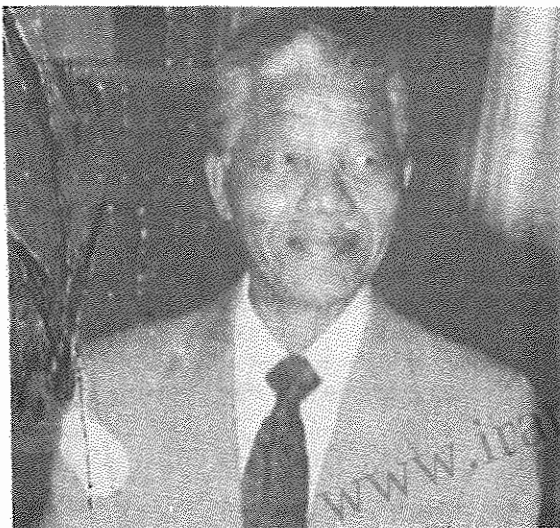
ماندلا در ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۸ در خانواده یک رهبر قبیله، در اومتانا دنیا آمد. سال ۱۹۴۲ تحصیلات خود را در رشته حقوق به پایان برد. سال ۱۹۴۴ به کنگره ملی آفریقا پیوست و مانند والتر سیسولو و الیورتامبو، رهبر کنونی کنگره ملی آفریقا، به یکی از شخصیت های برجسته بدل شد. او به اتفاق الیورتامبو اولین دفتر وکالت سیاهپوستان را در شهر ژوهانسبورگ تأسیس کرد و در سال ۱۹۵۳ همراه تامبو یک کارزار مقاومت سراسری را علیه قوانین آپارتاید به پیش برد و در همان سال

به نیابت رهبری کنگره ملی آفریقا برگزیده شد و برای اولین بار بازداشت و به ۹ ماه زندان محکوم گردید. ماندلا در سال ۱۹۶۳، پس از غیرقانونی شدن کنگره ملی آفریقا دوباره بازداشت شد و به همراه ۷ نفر از رهبران این سازمان به حبس ابد محکوم گردید. وی که به عنوان متهم ردیف اول، محاکمه می شد در نطق ۴ ساعته خود سیستم آپارتاید را به محاکمه کشید. ماندلا با این جملات نطق خود را پایان داد: "من زندگی و مبارزه خود را وقف خلق آفریقا کرده ام. من علیه فرادستی سفیدپوستان و نیز علیه فرادستی سیاهپوستان مبارزه کردم. من همواره آرمان یک جامعه دموکراتیک و آزاد را تعقیب کردم. جامعه ای که در آن همه انسان ها صلح جوینان و با امکانات برابر همزیستی کنند. من برای این آرمانها زندگی و مبارزه می کنم. اما اگر لازم شود، آماده ام برای همین آرمان ها بمیرم." ماندلا پس از نزدیک به ۲۸ سال زندان به سمبول مقاومت ضد آپارتاید تبدیل شده است. وی در اولین کنفرانس

تشنجات ملی در تاجیکستان

انتقال ارمنیان را بهانه کرده اند تا مردم را بشورانند. میخائیل گارباجف گفت شعله های دشمنی ملی از باکو به دوشنبه منتقل شده و به همراه آن کارزار تعصب آلود مبتنی بر خصومت ملی تداوم یافته است. گارباجف از شورای عالی اتحاد شوروی خواستار تصویب قوانین قاطع تری برای مقابله با گرایش های افراطی ناسیونالیستی گردید.

تشنجات ملی در اتحاد شوروی بار دیگر، این بار در تاجیکستان، در دو قریبانی گرفت. دلیل بی واسطه ناآرامیها، شایعات مبنی بر گسیل پناهندگان ارمنی به این منطقه بوده است. مقامات شوروی این شایعات را رد کرده و گفته اند که تنها تعداد اندکی از ارمنیان نزد خانواده های خود به تاجیکستان رفته اند. مطبوعات شوروی نیروهای ناسیونالیست افراطی تاجیکی را متهم کردند که مسئله



و سیاهپوستان تاکید کرد. ماندلا گفت نگرانیهای سفیدپوستان پیرامون حقوق و جایگاه خود در آفریقای جنوبی آینده، باید درک شوند و مورد بحث قرار گیرند. از هنگام آزادی ماندلا میلیون ها مردم آفریقای جنوبی در خیابان ها به جنبش و پایکوبی پرداخته اند. با وجودی که تظاهرات مردم اشکال مسالمت آمیز داشت، پلیس به بهانه غیرقانونی بودن این تظاهرات به مقابله تفری با مردم پرداخت که در نتیجه آن دهها نفر بر اثر شلیک گلوله از پای درآمدند. این وقایع نشان می دهد که علیرغم عقب نشینی های چشمگیر رژیم حاکم بر آفریقای جنوبی در برابر مردم، هنوز موانع مهمی در راه از بین بردن سیستم سرکوب و نژادپرستی پابرجاست. به همین خاطر، نلسون ماندلا بر تداوم مبارزه و حفظ فشار بین المللی بر رژیم پروتوریا تا حصول پیروزی کامل تاکید کرده است.

مطبوعات ملی پس از آزادی خود گفت هنوز در آفریقای جنوبی یک تغییر بنیادی صورت نگرفته است. فقط هنگامی که وضعیت فوق العاده لغو و آزادی زندانیان سیاسی تأمین شود می توان از عادی شدن اوضاع صحبت کرد. وی افزود تا زمانی که قانون آپارتاید لغو نشود کنگره ملی آفریقا با همه شیوه های ممکن، از جمله مبارزه مسلحانه، نبرد خود را علیه سیستم موجود ادامه خواهد داد. ماندلا یک روز پس از آزادی خود در برابر ۱۲۰۰۰۰ نفر مردمی که در استادیوم ورزشی ژوهانسبورگ گرد آمده بودند گفت باید مبارزه علیه آپارتاید را در تمام جبهه ها تشدید کرد. به مخالفین صلح و آزادی نباید امکان داده شود مارا به جهنم تاریک آپارتاید بازگردانند. فقط واکنش های توده ای با نظم و ترتیب مارا به هدف می رسانند. او در سخنرانی خود بار دیگر بر ضرورت آشتی میان سفیدپوستان

”تنظیم خانواده“ از دیدگاه فقها

خطر را در نزد حکومتیان به صدا درآورد و آخوندها را به تفکر و چاره جویی واداشت.

فقها طبق معمول برای رفع این خطر نیز مجبور به عقب نشینی شدند و برخلاف تفکرات عقب مانده و قرون وسطی خویش تن به ”اجبار زمانه“ یعنی الزام به کنترل افزایش جمعیت دادند. اما این عقب نشینی به سادگی میسر نبود و می بایست توجیه شرعی می شد. این امر صورت گرفت تا جائیکه رسماً اعلام شد:

”در صدر اسلام هم چنین بوده است!“

در این رابطه سخنان آخوند صانعی در سمینار کنترل موالید اصفهان جالب توجه است. وی می گوید ”هیچ طلبه ای نمی تواند بگوید پیشگیری حرام است، هیچ مسجدی نمی تواند بگوید پیشگیری حرام است. فو قش این که بگویند زیاد بچه دار شدن خویش، البته به نظر من با این مشکلاتی که ما داریم زیاد بچه دار شدن هیچ خوبی ندارد... هر بچه ای که بدنی می آید کلی مسئولیت متوجه دولت می کند... نگوئید خانه مال خودم است و سنگینی اش بر روی زمین، سنگینی آن بر دوش دولت است، بر دوش آموزش و پرورش است و دانشگاه و پزشک و قوه قضائیه و سپاه و کمیته است.“

البته اینکه در جمهوری اسلامی وزارت بهداشت، آموزش و پرورش در مقابل کودکان احساس

رشد جمعیت و مسئله کنترل آن یکی از مباحث مهم جامعه بعد از برقراری سیطره حکومت اسلامی در میهنمان بوده است. جامعه متهم بشری در دهها سال پیش به این موضوع بذل توجه کرده و بسته به شرایط هر کشور و جامعه ای تدابیری را اتخاذ کرده است.

آخوندها در سال های اول حکومت خود با استناد به احکام اسلام، تنظیم خانواده بویژه محدود کردن تعداد فرزندان را کاری خلاف شرع اعلام کرده و حتی دوا یر تنظیم خانواده را در سیستم بهداشتی کشور حذف کردند. روش های پزشکی جهت جلوگیری از بارداری و همچنین سقط جنین ممنوع اعلام شد و پزشکان حتی در موارد ضرور که بارداری جان مادر را تهدید می کرد، برای جلوگیری از بارداری و یا سقط جنین با مشکلات زیادی مواجه شدند و حتی هدهای نیز به جرم ارتکاب به این ”کار خلاف شرع“ زندانی و مجازات گردیدند.

ممنوعیت جلوگیری از ازدیاد زاد و ولد، در کنار آن تبلیغ و ترویج تعدد زوجات و همچنین تلاش در محدود ساختن موقعیت اجتماعی زن و راندن او به کنج خانه و معرفی اش به عنوان وسیله ای برای تولید و تربیت بچه نمی توانست در رشد ناهنجار جمعیت کشور بی تاثیر بماند.

از دیاد انفجار آمیز جمعیت به این شکل در جامعه ای که دچار بصرانه های متعدد و فلاکت بار اجتماعی و اقتصادی است زنگ های

پرداخته ضمن دفاع از ”تنظیم کردن فرزندان“ و الزام ایجاد فاصله بین آنها بهتر می داند که زن نباید در سنین بالا حامله شود و مرد نیز نباید در این سن به فکر بچه بیفتد. اما استدلال وی در این باب جالب و واقعا آخوندیست. وی می گوید: ”اجازه بدهید در این مورد قصه ای برایتان عرض کنم. دو نفر بودند که سر یک بچه دها می کردند. هر کدام ادعا می کرد که بچه مال اوست. پس از دها و داد و قال قرار شد پیش قاضی بروند و آمدند پیش حضرت هلی. هر دو بینه شان به اندازه هم بود و به یک اندازه هم بود و به یک اندازه دلیل داشتند! هر دو اگر لازم بود قسم هم می خوردند. ببینید حضرت در اینجا چه جور قضاوتی کرد: به بچه که نشسته بود، گفت بلند شو. بچه دستش را گذاشت زمین و بلند شد. حضرت فرمود که بچه مال فردی است که سنش بیشتر است و دلیلش هم این بود که بچه در سن بالا به دنیا آمده و ضعف پدر در بچه اثر گذاشته است!“

و اما جانداختن و توجیه مشروعیست کنترل موالید مانند سایر مواد چنان سهل و آسان نیست و در بین فقها و حکومتیان این مسئله با مقاومت و مخالفت روبرو می شود از همین روست که صانعی در پایان سخنانش جانب احتیاط را رعایت می کند و می گوید: ”اجازه بدهید به این پرسش ها جواب ندهم همین مقدار هم که صحبت کردم خیلی مسئولیت پیدا کردم پیش خدا، اولیا، حوزه های علمیه و شما مردم.“

مسئولیت کنند دروغ آخوندیست، اما سه مورد آخری یعنی قوه قضائیه و سپاه و کمیته از آنجائیکه مسئولیت سرکوب و دستگیری و شکنجه فرزندان مردم را دارند، در این مورد شاید حق با صانعی باشد.

وی در ادامه سخنانش می گوید ”پیشگیری قطعاً حرام نیست مگر به هم نیست جایز است و هیچ اشکالی ندارد. فقط می گویند ترک افضل است. ما خیلی از این افضل ها را ترک کرده ایم و این هم یکی دیگر... الان دولت دارد برای پیشگیری وسایل وارد می کند که برای خودش ششصد تومان تمام شد ولی به مردم صد تومان می فروشد. سیاست فعلی دولت این است که الان پیشگیری باید انجام گیرد. ما هم پزشک زن نداریم کم داریم و در حال حاضر مانعی ندارد که پزشک مرد با حداقل نگاه و حداقل لمس کارهای مربوط به پیشگیری را انجام دهد.“

در مورد سقط جنین که تا حال نظر اسلام قتل همد محسوب می شد، صانعی می گوید ”حرمت آن (سقط جنین) به قدر قتل نفس نیست. چون آدم کشی دیه اش هزار مثقال طلاست. اما از بین بردن نطفه در رحم ظاهراً قبل از چهل ماهگی حداکثر دیه اش صد دینار است. چهل روز اول بیست دینار، چهل روز دوم چهل دینار...“

صانعی در بخش دیگر سخنان خود به مقوله ”تنظیم نسل“

اصلاحات اقتصادی

”ح.ک.ا.ش. بر این عقیده است که حل مسائل اجتماعی - اقتصادی حال و آینده، با اصلاحات رادیکال اقتصادی پیوند ناگسستنی دارد. این اصلاحات، باید نظام فرماندهی و توزیع را که مشخصات آن انحصارگرایی، فقدان ابتکار، اسراف، سوء مدیریت و بی توجهی به منافع مصرف کنندگان است، از میان بردارد و یک اقتصاد برنامه - بازار بر پایه اشکال مختلف مالکیت، مسابقه تولید کنندگان مستقل، یک نظام مالی پیشرفته و تشویق نیرومند هلاقی فردی و جمعی را جایگزین آن سازد... رفم اقتصادی، بدون تجدید سازماندهی بنیادین مناسبات مالکیت، قابل تصور نیست. ح.ک.ا.ش. خواهان تنوع اشکال مالکیت است... ح.ک.ا.ش. بر این

نکاتی از طرح برنامه جدید...

بقیه از صفحه آخر
بوروکراسی مطابقت دارد... روند دمکراتیزه کردن جامعه ما، با ایجاد سازمان های جدید اجتماعی - سیاسی همراه است. روند تکامل جامعه، امکان تشکیل احزاب را منتفی نمی کند. قواعد تشکیل احزاب توسط یک قانون تعیین می شود و در قانون اساسی ا.ج.ش.س. نیز بازتاب می یابد... تشکیل و فعالیت سازمان ها و جنبش هایی که منادی قهر و دشمنی میان ملت ها و دنباله رو اهداف افراطی و ضد قانون اساسی باشند، باید طبق قانون ممنوع شود... حزب کمونیست شوروی، خواهان انحصار نیست و آماده مذاکره سیاسی و همکاری با هر کسی است که از نوسازی جامعه سوسیالیستی، جانبداری کند.“

نظر است که مالکیت فردی که در نتیجه کار ایجاد شده است، از جمله مالکیت بر ابزار تولید، با مقتضیات مرحله جدید رشد اقتصادی کشور منافاتی ندارد... تولید مدرن، بدون مدیریت مرکزی و برنامه ریزی شده ناممکن است. این اصل سوسیالیستی بنیادین مدیریت اقتصادی، از جانب بسیاری از کشورها پذیرفته شده است. اما این امر اهمیت تعیین کننده دارد که ابعاد دقیق و ابزار اعمال چنین مدیریتی، معین گردد. برخلاف گذشته که برنامه می کشید کل روند تولید و توزیع را در برگیرد، اکنون روندی ضروری است که با کمک آن، مدیریت برنامه ریزی شده و مرکزی از طریق قیمت ها، مالیات، بهره، اعتبارات و غیره امکان پذیر

گردد...
ایجاد یک اقتصاد بازار توانا، مستلزم تشکیل بازار کالاهای مصرفی، سرمایه، بیمه ها، سرمایه گذاری ها، ارز و نیز پژوهش و تولید و نیز رفم سریع نظام مالی، پولی و اعتباری است.“

حقوق جمهوری ها

”اصل حق تعیین سرنوشت خلق ها در اتحاد شوروی نوسازی شده، به معنای آزادی ملت ها در انتخاب اشکال زندگی، نهادها و نهادهای دولتی خود است. آرمان ما، نه یکسان سازی، که وحدت در تنوع است. حزب، بر پیروزی خود از اصل لنینی حق تعیین سرنوشت ملت، از جمله حق جدایی، تاکید می کند و خواهان تصویب قانونی برای مکانیزم اعمال این حق است.“

شعر معاصر

سرود نوشندگان آفتاب

ناظم حکمت

ترجمه
ایرج نوبخت

این سرودی است،
سرود کسانی که
در کاسه‌های سفالین
آفتاب را می‌نوشتند،

در آتشی که از خورشید نازل شده
میلیونها قلب سرخ شعله‌ور است
تو نیز قلبت را از قفس سینه
بیرون آر

این بافته‌ایست
بافته زلفی از آتش
که برپشانی اسرگون قهرمانان برهنه پای
در پیچ و تاب است
و چون مشعلی خونین.
شعله‌ور

بفطان میان آتشی که
نازل شده از خورشید
دلت را به دلهای ما بیفزای

حمله‌ایست
حمله به خورشید
خورشید را مسخر خواهیم کرد
فتح خورشید نزدیک است.

من هم دیدم آن قهرمانان را
منهم به پیچ و تاب درآوردم، آن بافته را

ما از خاک و آتش و آب و آهن زادیم
زنانمان پستان خورشید به کودکانمان می‌نوشتند

وریش مسینان بوی خاک می‌دهد
گرم گرمیم.

من هم با آنان
گذشتم
از پلی که به خورشید می‌پیوست
من هم در کاسه‌های سفالین،
نوشتیم آفتاب را
من هم خواندم آن سرود را

این سرود،
- این صدا،
قدرت این صدا

بر چشم گرگهای گرسنه
برده، می‌کشد

دلهایمان
شتاب را از زمین گرفت
و اندم که کام شیران زرین بال را دریدیم
آرام گرفتیم!

و آنها را
بر جای خویشتن میخکوب می‌سازد.

امر کن تا بمیریم!
امر کن!

ما، در این صدا
در اوج این صدا
آفتاب را می‌نوشتیم.

پریسیم:
سوار باد تند را آسایدیم!

می‌تازیم
و می‌تازنده

*
عقابهایی که از صخره‌ای به صخره‌ای دیگر در پروازند
بالهای مظلایان را در نور برهم می‌زنند.
سواران آتشین می.
بر اسبهای سرکش خود
شلاق می‌کشند

در پرده دود افقهای سوخته می‌تازند
اسب‌هایی که سنانشان، سینه‌ی آسمان را می‌شکافند...

حمله‌ایست
حمله به خورشید
خورشید را مسخر خواهیم کرد
فتح خورشید نزدیک است.

حمله‌ایست
حمله به خورشید
خورشید را مسخر خواهیم کرد
فتح خورشید نزدیک است.

همراه ما نیایند
آنانیکه از اشک چشم کسان خود
بانه‌های زنجیر
بر گردن دارند.

مس،
آسمان مس،

فریاد بزن سرود نوشندگان آفتاب را
فریاد بزن
فریاد می‌زنم.

دنبال ما نیایند.
آنانیکه در پوسته‌ی دلشان زنده‌اند.

اینک:

اندیشه‌ها و برداشتها

چرا باید به کنگره رفت؟

بهزاد کریمی (محمد)

آدم‌های منفرد و حداکثر سر نوشت
تکه تکه‌های سازمان تکه تکه شده
تعیین می‌شود.

همین امروز هم، بخش اعظم از
نیروی سازمان این فکر را مورد
تائید قرار می‌دهند، اما بدلیل
بی‌اهتمادی وسیع به رهبری، در
همه انگیزه کافی برای رفتن به
کنگره از خود نشان نمی‌دهند. در
میان این‌ها کمابیش این فکر
نیرو دارد که می‌گوید: نیروی
بزرگی از دست رفته است و
"توان قوی" واقعی به هم
خورده و در نتیجه سر نوشت
کنگره از همین حالا روشن است.
در کنگره، همین هسته اصلی
رهبری است که ابقا خواهد شد و آش
همان آش خواهد شد و کاسه، همان
کاسه.

گرچه حقایق را مطرح
می‌کند، ولی به نتیجه اشتباه‌آمیز
می‌رسد. بدون شک، کنگره به
مثابه یک نهاد متشکل، با امر نیرو
ارتباط دارد. اما چه کسی می‌تواند
من نوهی را ملزم بکند که در کنگره
باید از هر "اکثريت" تبعیت
کنم؟ من مختارانه به کنگره
می‌روم، در اختیار کامل نظر
می‌دهم و در پایان نیز متناسب
با دستور و یا اگر بدینانه نگاه کنم
با "دست پخت" کنگره، مختارانه
تصمیم مقتضی را می‌گیرم.
بعلاوه، این فکر، ورشکستگی فکر
همنه را عملاً به حساب نمی‌آورد و
همدانا انسان‌های با شخصیت مستعد
اندیشیدن در تشکیلات را که
صادقانه می‌خواهند حقیقت را
بجویند و بخواهند، برای همیشه
محکوم به در جازدن می‌دانند و
بالاخره، این فکر ناگزیر در همل به
این نتیجه می‌رسد که تمام میدان
را به "مخالفان" خود بسپارد!

آری! باید به کنگره رفت و طرح
و فکری را که نجات بخش مردم
خودمان می‌شناسیم و می‌دانیم،
در برابر فکرهای اندیشه‌هایی
بگذاریم که به گمان ما، فلت و یا
حتی علیه منافع مردم ماست. ما
باید آینده را در کنگره پی‌بریزیم و
در همین راستا، ضروری است که
هر فرد صاحب نظر در هر رده
تشکیلاتی که می‌خواهد باشد، هر

به حالت انفجار درآمد و در آستانه
انشعاب و تلاشی قرار گرفت. به
طریق اولی، کنگره نیز که آرزو و
هدف چندین ساله اعضای سازمان
بود، برای مدتی در پرده محاق
فرورفت. اما احساس مسئولیت
نیروی نوگرایی و دموکراسی از
یکسو، و عقب نشینی واقع بینانه و
ناگزیر کهنه در برابر اعتراض
توانمند نیروی تشکیلات از سوی
دیگر، برآیند توافق برای رفتن به
کنگره را ثمر داد. این توافق،
به هیچ وجه توافق ناشی از حل
اختلافات فکری و یا فراموش کردن
تاریخ ۵ ساله گذشته نبود. زیرا نه
اختلافات فکری از بین رفته بودند
کسی می‌توانست و می‌تواند تاریخ
را نگی کند و یا بر آن چشم ببوشت.
توافق، ناشی از این بود که اولاً
سر نوشت سازمان را دیگر نباید یک
هده "رهبر موروثی" تعیین
کنند و ثانیاً در شرایطی که
صفت بندی‌های موجود به هیچ وجه
هنا همان مضمون فکری سال‌های
قبل را ندارد، غیر اصولی و غیر
اخلاقی خواهد بود هرگاه که بر
اساس اتحاد صرفاً علیه دیگری،
تعیین تکلیف صورت بگیرد. جوهر
توافق برای رفتن به کنگره واحد
سازمان آن بود که، خرد متشکل و
اراده توده‌های تشکیلاتی، آگاهانه
و کاملاً دموکراتیک و بر اساس
اندیشه و فکر، هویت آتی سازمان،
مقررات حاکم بر حیات آن،
رهبران آن و در یک کلمه سر نوشت
سازمان را تعیین کند. این توافق،
هم ضرور و هم مسئولانه بود. بخش
بزرگی از تشکیلات از اینکه، همه
در راه کنگره گام بردارند استقبال
کردند و در همین حال خواهان
دموکراتیزه شدن هر چه بیشتر
راه کنگره شدند. این فکر صحیح
بود و امروز نیز صحیح است.

باید به کنگره رفت تا به نحو
متشکل و خردمندانه، فعالانه و
متدانه، روشن کنیم که ما
کیستیم، همدان کدامست و آینده
سازمان چه باید باشد. در خارج از
کنگره و خارج از سازمان، هرگز
نمی‌توان سر نوشت آینده سازمان
را رقم زد. در چنین حالت‌هایی
فقط و فقط سر نوشت محافل و

نیروی ره یافت برای پیروزی
حقیقت و دموکراسی و نو سازی در
سازمان هستند.

تردیدی نیست که این پرسش،
زمینه‌های واقعی دارد و تا آنجا که
به خود طرح پرسش بر می‌گردد،
حاوی حقایق است. در این نیز
شک نیست که در شاهه دامنگستر
این پرسش در صغوف سازمان،
حوامل متعددی دخیل اند. عواملی
که، برخی از آنها را باید در خارج از
مرزهای سازمان جستجو کرد و
بعضی‌ها را، مستقیماً ناشی از
وضعیت خود ویژه سازمان
دانست. فعلاً، به هیچ وجه نمی‌توان
تسریع و گسترش پدیده استعفا،
کناره جویی و انفعال در سازمان را
طی ماه‌های اخیر بدون تحلیل
"بحران هدف" که در ابعادی
جهان گستر و با سهرتی فوق العاده
سراپای جنبش چپ مارکسیستی -
لنینیستی را در خود فرو برده
است، توضیح داد. گسترش ناباوری
به آینده چپ، و سعت بین المللی
دارد و همین ناباوری به آینده چپ
است که در سازمان در شکل
بی‌اهتمادی به فردای سازمان و
مشخص‌تر از آن، در "بی‌فایده
بودن کنگره" و "بی‌نتیجه
بودن" آن هرض وجود می‌کند.

اما توضیح بحران سازمان و
حوارض همبار آن صرفاً از این
زاویه، در بهترین حالت توجیه
منفعلانه وضع موجود سازمان، و
در بدترین حالت، وسیله
تبری جویی بیش‌ها و روش‌هایی
است که با مقاومت در برابر
دموکراتیسم، پاسداری از
کهنگی‌ها و یا حداقل تأخیرهای
جبران ناپذیر در درک ماهیت روند
نو سازی و بالاخره محافظه کاری
منفعت طلبانه در تحقق این روند،
خود بخشا موجب بحران و بخشانیز
تشدید کننده آن بوده‌اند.

می‌دانیم که پس از پلنوم
ماجرای جوانه و مطلقاً "کهنه"
اسفند ماه ۷۶، تصمیمات آن هم
زخم‌ترین و خشن‌ترین تجلی
اندیشه کهنه‌ای بود که می‌خواست
سر نوشت نبرد اندیشگی سازمان را
از طریق "تشکیلاتی" حل و فصل
کند و هم در همین حال آخرین شلیک
کارابه این تفکر کهنه بود، سازمان

تا چند ماه پیش، در سازمان ما
موضوع اصلی مورد بحث در رابطه
با برگزاری کنگره این بود که
چگونه و با کدام ضوابط و موازین
باید کنگره را تشکیل داد.
در جریان بحث حول این موضوع
که مدتی قریب به یکسال و نیم از
حیات سازمان را تماماً در
تسخیر خود گرفت، تضادها و
اختلافات جدی و لاجرم انواع
صفت بندی‌ها شکل گرفت. در یک
ارزیابی کلی و صریح از روند
طی شده، باید گفت که در جریان
این مبارزه درون سازمانی حاد،
تفکر سانترالیستی و بوروکراتیک
که جایگاه آن، همدتا در رهبری
سازمان بوده است، در برابر
اندیشه دموکراتیک و قانونیت
متکی بر اراده توده‌ها که قبل از
همه و بیش از همه در فریادهای
حق طلبانه توده‌های تشکیلاتی
انعکاس داشت، پیوسته و
گام به گام عقب نشست.

می‌دانیم که پیشرفت‌ها و
پیروزی‌های دموکراتیسم، نه
آسان حصول یافت، نه زلال و
بی‌خدشه بود و نه به موقع تأمین
شد. نتیجه مقاومت بوروکراتیسم
و سانترالیسم جان سخت در برابر
جبهه دموکراسی - که این خود نیز
حاوی تناقضات و حامل کهنگی‌ها و
رسوبات آن بوده است و آن شد
که در نیمه راه، امید بخشی از
نیروی خواهان دموکراسی به
پیروزی راه کنگره در سمر و زود
یاس گرفتار آمد و با کناره گیری از
این مبارزه دشوار، به سهم خود
نیروی جبهه دموکراسی را بی‌یاور
گذاشت. در یفا که تلفات، پر دامنه
و پس در دآور بود.

ولی از مدتی پیش، پرسشی دیگر
ذهن بخشی از رفقای ما را به خوبی
مشغول کرده است و هر روز نیز
میدان بیشتری در اندیشگی
سازمان، بدست می‌آورد. این
پرسش که چرا باید به کنگره رفت؟
اهمیت این پرسش و ضرورت
تامل روی آن بویژه از آنجا نشأت
می‌گیرد که جولانگاه آن فقط روح
وروان رفقای کنار کشیده نیست؛
بلکه فکر و ذهن رفقای را در چنبره
خود گرفته است که هنوز هم

چه سریع تر دیدگاه های خود را در زمینه های مختلف نظری، برنامه ای، سیاسی و موازین حیاتی سازمان، در اختیار نیروهای سازمان و جنبش قرار دهد و در این راه به گسترش فضای بحث خلاق و مساعد کردن شرایط انتخاب هر چه دموکراتیک تر و آگاهانه تر اندیشه ها و نظرات متفاوت توسط فعالان سازمان یاری برساند. کنگره ای که می خواهد روشنگر سیمای آینده سازمان باشد، باید روند تدارک خود را قبل از همه با تهیه و تدوین اسناد حاوی خطوط دیدگاهی، برنامه ای، سیاسی و موازین حیات حزبی گره زند. مسلمانان و وظیفه قبل از همه بر دوش افراد دستگاه رهبری سازمان است که باید در مورد مسیر گذشته و آینده ای که باید بنا شود، لب به سخن بکشایند. اما، کنگره برای آنکه بتواند فردای ما را واقعاً شفاف و اعتماد بر انگیز بنا کند، باید نسبت به دیروز و روندهای طی شده موضع صریح و بی گذشت داشته باشد و به هیچ نوع لاپوشانی حقایق مجال بروز ندهد و از هیچ چیز گذشته، نگذرد. اگر این درست است که گذشته، نگذشته است و در حال و فردای ما جریان دارد، پس باید پذیرفت که آینده معیارهای خود را از نقد علمی و دیالکتیک گذشته می گیرد. تامل بر این موضوع ضرورت جدی دارد و از همین رو جا دارد که اندکی آن را بشکافیم. اکنون، در همه احزاب از "طراز" ما، بسیاریند که بر سر سره نوبت لفزند و کهنه را به طور "کلی" رد می کنند تا که بر عملکرد مشخص خود در گذشته و لحظه لحظه روند طی شده و نیز محافظه کاری لحظه ای خود در هر صدهای مشخص روز پرده ستر بیندازند. این، خطر بسیار مهلکی است. در واقع، هیچ خطری بزرگتر از این وجود ندارد که به چنین "نواندیشی"ها میدان یک تازی داده شود و بدین ترتیب، مسئولیت های پاسداری از کهنگی، همچنان نامعلوم بماند. مگر جز این است که با فکر و قلب کهنه ولی زبان "نو" گو، بهتر می توان کهنه را پاسداری کرد؟! کنگره، باید عملکرد رهبری سازمان و تک تک آحاد آن را در مسیر طی شده، صریحاً بررسی کند و مورد قضاوت قرار دهد. این، حقیقتی است که نقد کمیته مرکزی سازمان نمی تواند بدون

نقد کل سازمان، واقعی و کامل باشد. اما این نیز حقیقتی است که رهبری سازمان و مشخصاً اعضای اصلی آن که در هیئت سیاسی سازمان در همین ۸ - ۷ سال گذشته، مسئول بودند، مسئولیت خاص خود را دارند. بی هیچ انفاض و گذشت، اعمال تک تک رهبران باید مورد قضاوت قرار گیرد و تصمیم درخور درباره آنها گرفته شود. این مسلم است که ما به این خاطر به کنگره نمی رویم که از همدیگر میج بگیریم و یا میج همدیگر را بخوابانیم. خیر! این شیوه کهنه و به ارث رسیده از "جنگ" در میدان تنگ کهنگی است. اما به هیچ وجه چنین نیست که پرچم مبارزه برای پیروزی معنوی نو بر کهنه از طریق متحدان و دموکراتیک، به علم مصالحه بین اندیشه و روش نو با ائین و منش کهنه بدل شود. باید قاطع و استوار، راه گریز برای هر آنکس که در پی مغری است تا از این طریق خطا و گناه خود را در کیسه گناه و خطای عمومی پنهان کند، سد شود. سیمای آینده معمولاً کلی و عمومی است. باید هم چنین باشد. کوشش برای ارائه سیمای کاملاً مشخص و جزئیات از پیش کاملاً معلوم برای آینده، قطعاً زائیده خیال بازی و ذهن گرایی و مسلمان زائیده دگم و جزم اندیشی است. بعلاوه، ترسیم آینده با ارائه اهداف انسانی، دموکراتیک و همدلخواهانه که گفتیم ضروری است و حتی پیش شرط یک کنگره واقعی است، اما فقط ضروری است و نه اینکه بخودی خود دلیل تعهد و پایبندی ارائه دهنده این آرمان ها و اهداف به گفته هایش در برهه سر برنگاه عمل باشد. به اصطلاح مردمی، نسبه است تا نقد و "نسبه، کمتر می رود توکیسه". کنگره به هیچ وجه نباید اجازه دهد که معیار برای باورمندی به اندیشه ها، صرفاً حرف های نیک و وعده های دلنشین مربوط به آینده باشد. اما "گذشته"، برعکس کاملاً سیر روشن و تاریخ معین خود را دارد و "حال"، نیز، سیمای مشخص و متعین خود را، فقط اینجا، "نقد" هستند و تسلط کارنامه ها کاملاً روشن هستند و پرونده ها، "محفوظ". در این میان تنها لازم است که همه و با حقوق مساوی در میدان باشند و از امکانات ضرور و کافی برای بیان

حقایق به منظور رسیدن به حقیقت برخوردار شوند. همه لحظات روندهای گذشته، ثبت است. تنها، باید کسانی مصمم در میان باشند که با وسواس این کتاب تاریخ راستگو را ورق بزنند و برای پرسش های صحیح پاسخ های درست بیابند. از خودمان و رفقایمان بپرسیم که چه نكری، دموکراسی را از نقد شجاعانه و قاطعانه خط مشی ارتجاعی "شکوفان سازی" یکی از مستبدترین رژیم های سراسر جهان، استخراج کرد و بعداً آن را بر زمینه تحولات بنیادی در جنبش چپ به مقیاس جهانی تعمیق بخشید و گسترش داد؟ و کدام فکر، از زمانی مشتری پر و باقرص دموکراسی شد که ندای آن در شوروی و دیگر کشورهای "بلوک شرق" به صدا درآمد؟ کدام فکر، در رجوع به لنین انقلابی در برابر تئوری های دروغ و رکود دهه های ۶۰ و ۷۰ به این انتقاد از خود رسید که می باید ریشه اشکالات را در بنیادها جستجو می کرد و به این نتیجه رسید که باید در جهان کنونی و متأثر و متحول از بازنگری بنیادی همه تئوری های پیشین، واقع بینی را در پیش گرفت و کدام فکر است که می گوید "سازمان ما و حزب توده ایران" از اول هم واقع بین بود و این را در برخورد به واقعیت های جامع (که لباسی است بر همان جمهوری اسلامی) از خود نشان داد؟ آیا بر خورد واقع بینانه، همان سازش با استبداد سیاه خمینی است که لکه ننگ آن بجای خود باقی است؟ کدام فکر، برای سازمان ما، یک رکن اصلی پرسترویکا و به دیگر سخن، رنسانس و خانه تکانی واقعی راه، در داشتن استقلال و بازیابی آن تفسیر کرد و می کند و کدام فکر، پرسترویکا را همان اندازه می نهد و تایید می کند که "مراجع" سنتی می آموزند و برای ما فضای فکری تامین می کنند؟ کدام فکر، به طور کلی از پلورالیسم سیاسی برای ایران آینده سخن گفت اما در برابر پلورالیسم فکری در سازمان از هیچ حربه بورکراتیک و شانناژ فروگذار نماند؛ و در برابر، کدام فکر در این مسیر گام گذاشت و پیش رفت که دموکراسی، امری نیست که در درون سازمان و بیرون از آن در مقیاس جامع، دو چیز مطلقاً جدا از هم باشد؟ کدام فکر، سالها در نظر و عمل و

مدتها هم در عمل، هسته وحدت چپ را - جدا از اینکه چه اندازه ایده واقع بینانه و در دسترس بوده است - پانه - وحدت "حزب" و "سازمان" قرارداد و به روند اتحادها آسیب جدی زد؟ *** همه این حقایق که من فقط گوشه هایی از آن را بیان کردم، باید در یک مجمع بیان شود. بگذار همه چیز که فقط در اختیار همگان است توسط همگان در یک جمع متشکل که تبلور خرد و اراده همه سازمان است، بیان شود. تصاویرهای فردی مسلمان وجود دارد و هر یک نیز با درجات متفاوت بیانگر حقایقی هستند. اما چنین قضاوت هایی، نه تأثیرگذار فعال بر روندها و نه آینده ساز سازمان است. فقط کنگره است که می تواند و باید مظهر تصمیم آگاهانه جمعی درباره آینده ما از طریق نقد مشخص و شجاعانه عملکرد گذشته ما و مسئولین مشخص تصمیم گیری های گذشته باشد. جز کنگره، هیچ آلترناتیو دیگری وجود ندارد. اگر نیروی کنگره با همه قوا در تحقق کنگره بکوشد، یکی از این دو سرنوشت پیش روی ما قرار خواهد گرفت. یک روند، روند تلاشی سازمان است که در بدترین شکل آن یعنی خودانگیخته محض، پیش خواهد رفت که هیچکس، قادر به توجیه نقش خود در قبال این فاجعه برای تاریخ و مردم میهن ما نخواهد بود. زیرا، سازمان ما، هلیرقم همه خطاها و انحرافات خود، متعلق به مردم ما، برخاسته از آرزوهای مردم و بخشی از تاریخ نبرد مردم ما برای آزادی و سعادت و عدالت در کشورمان ایران است. سازمان، ملک هیچ کدام ما نیست، اما تک تک ما در ساختن آن نقش داشتیم و تک تک ما نیز در قبال آن و سرنوشت آن مسئولیت داریم. هیچکس نمی تواند با انداختن تقصیر بر دوش دیگران - هر اندازه هم که برحق باشد - از خود سلب مسئولیت کند و کنار بگذرد. هیچکس نمی تواند عدم پذیرش مسئولیت در قبال سرنوشت سازمان را با عملکردهای غیرمسئولانه ما رهبران سازمان، توجیه کند. هر آن دوره هایی که احزاب با "کمیته مرکزی"ها تعریف میشدند، سپری شده است. هر کس، میدان عمل خود را دارد و اگر بخواند در راستای تکامل، دموکراسی، حقیقت جویی و نوسازی گام بردارد، مطمئناً در

اندیشه‌ها و برداشتها

در نقد انقلاب بهمن

مهدی خسرو شاهی

بخش سوم

اقتصادی کنونی شروع به تکامل کرد، بلکه در آن جو اجتماعی است که این سرمایه‌داری در آن کارگزار شد و قابلیت آن را نداشت که بر مبنای الگوی خویش متحول شود. ریشه‌های این مساله بیش از آنکه در تضادهای درونی سرمایه‌داری باشند، در خصایص این جو اجتماعی نهفته‌اند.

ثانیا به این مساله وقف می‌یابیم که چگونه آن نیروهای داخلی که قدرت متمرکز در دست نیروهای استعمارگر بدانها انتقال یافته و یا خود می‌کوشند این قدرت را به چنگ آورند، روند

تکامل کشورهای جهان سوم را با مانع مواجه کرده و یا این روند را کاملاً متوقف می‌سازند. در این رابطه آن نیروهایی منشاء یک خطر ویژه هستند که می‌توان بر آنها "ضد امپریالیسم ارتجاعی" نام نهاد. این نیروها می‌توانند به

رنگهای مختلفی - سرخ، سبز و غیره - ظاهر شوند. آنها به ناسیونالیسم و بیگانه‌ستیزی دامن می‌زنند و با تبلیغ راه‌حل‌های ساده‌نگرانه برگرفته از آموزه‌های مذهبی و یا دنیوی که در آنها به ارزش‌های سنتی و یا آرمان‌های اتوپیایی

توسل جسته می‌شود، هوادار جمع می‌کنند. آنها بر موج واکنش نسبت به مشکلات واقعی و معضلات تکامل اجتماعی، خطاپنداری‌ها

و خطاکاری‌های پیشینیان خود و حامیان خارجی آنها سوار می‌شوند و بدینسان می‌توانند به نفوط قابل توجهی دست یابند. آنها وقتی که خود بر مسند قدرت بنشینند، مردم خود را در برابر مصایب

شدیدتری قرار می‌دهند. در کامپوچیا و ایران چنین وضعیتی پدید آمد. این امر اتفاقی نیست. عبارت پردازی ضد امپریالیستی

در جهان سوم بسی جاذب است، چرا که به جای پرداختن به ریشه‌های واقعی رنج مردم، توده‌های به لحاظ اجتماعی

رشد نیافته را با جلب توجه آنها به متصران واقعی و یا ظاهری در تشدید رنجشان، بسی ساده‌تر می‌توان بسیج سیاسی کرد. (۱)

به بحث مشخص خود برگردیم: عقب‌ماندگی در ایران هلال

در دو بخش پیشین این مقاله، انقلاب بهمن به عنوان واکنش فعال و قلبه‌آور سنتگرایی در برابر بحران همیق جامعه دستخوش بحران هویت ایران تعریف شد و برای تبیین آن، این مدل ارائه گردید: ۱- در جامعه ایران، پس از "انقلاب سفید"، تعادل ساختاری به هم خورد و نظام اقتصادی - اجتماعی، حاوی دو زیرنظام همده، یکی زیرنظام جدید سرمایه دارانه (با خصلتی غیر ملی و نشایی) و دیگری زیرنظام سنتی - انتقالی شد. ۲- زیرنظام جدید سرمایه دارانه از آن حداث انتظار و قدرت برخوردار نبود که اولاً بتواند چرخ جامعه را بچرخاند، ثانیاً دولت را در خدمت خود قرار دهد و ثالثاً قادر باشد حاصل تخریب زیرنظام سنتی - انتقالی را گام به گام به درون خود جذب کند. ۳- در لحظه‌ای که روند مدرنیزاسیون در حال تعمیق بود و جامعه میرفت یک دوره تازه از روند تحول سرمایه دارانه را از سر بگذراند، هقل راهبر زیرنظام جدید (دولت شاه) دستخوش بحران شد، زیرنظام بحران زده سنتی - انتقالی واکنش فعالی نشان داد و از آن جایی که زیرنظام جدید سرمایه دارانه فاقد اکثرانیوهای توانمند برای رفع بحران در درون خود و در کل جامعه بود، سنگرایی بر جامعه قلبه یافت.

در ادامه مقاله گفته شد که انقلاب بهمن، انقلابی بود با ایدئولوژی اسلامی. قلبه ایدئولوژی اسلامی بر انقلاب بهمن دو هلت اساسی داشت: اولاً انگیزه‌های اصلی بلافصل این انقلاب، بطور طبیعی آن رابه سوی اسلام سوق می‌داد، ثانیاً زمینه فرهنگی برای گرایش اسلام از پیش مهیا بود. به دنبال این بحث، به خصلت سیاسی تمامیت گرای اسلام پرداخته شد و نیز به ایدئولوژی‌های رقیب آن و ضعف آنها در برابر اسلام اشاره گردید.

قرار داده و کوشیده است فرهنگی که در این کشورها رواج می‌یابد فرهنگی تحریف شده و در خدمت تحکیم وابستگی به قطبهای استعمار باشد.

ویکتور شی‌نيس، خاورشناس اهل شوروی، از این گونه نگرش به مساله جنوب، به دو نتیجه زیر دست می‌یابد:

وقتی از این زاویه به مساله بنگریم "اولاً به این امکان دست می‌یابیم که تضادهای انکشاف درونی کشورهای جهان سوم راکه همانا مظهر تراژدی آنهاست، روشن تر بشناسیم - و از آن جمله عدم قابلیت ساختارهای سیاسی و اجتماعی سنتی و با تجدد،

دیرخوگیرنده راه، در حل مسائلی که از واقعیت‌های عصر ما نشأت می‌گیرند، به تدریج نقش سنت‌های اجتماعی - فرهنگی به عنوان یک مانع مدرنیزاسیون اجتماعی - اقتصادی در کشورهای رشد یابنده،

مورد توجه قرار می‌گیرند. هلت اصلی مساله عقب‌ماندگی در این کشورها نه در آن گونه سرمایه‌داری است که در گذشته دور استعماری به آنها انتقال یافت (و در واقعیت امر حدوداً در همین

اواخر، در روند گذار به رشد بودن "شمال" (کشورهای پیشرفته صنعتی) به قیمت فقر "جنوب" (کشورهای موسوم به "جهان سوم") را ثابت کرد. شکافی که بین شمال و جنوب وجود دارد، به عوامل مختلفی برمی‌گردد. در میان این عوامل نه عامل دخالت استعمار در کشورهای که امروزه جهان سوم نامیده می‌شوند، بلکه عامل موانع اجتماعی - فرهنگی در این کشورها نقش درجه اول را دارند. "در شمال" به لحاظ تاریخی تکامل اجتماعی و اقتصادی در مسیری افتاد که در "جنوب" سائق‌های کافی برای آن وجود نداشت. بعلاوه استعمار در تکامل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جنوب تأثیرات متضادی گذاشته است. از یک سو به جنوب تحریک اجتماعی بخشیده، در شکل‌گیری ساختارهای جدید اقتصادی در آن به طور اساسی مؤثر بوده و فرهنگ تازه‌ای را در آن رواج داده و از طرف دیگر به استعمار جنوب پرداخته، بخش‌هایی از نیروهای ارتجاعی در کشورهای تحت استعمار را به خدمت خود گرفته، مکانیسم‌های تازه اقتصادی را تا حد امکان در خود منافع خود

شاید نتوان این حکم را همیشه صادق دانست که هر ملتی، دولتی را بر فراز سر خود می‌نشانند که در خورد آن است. اما به همین سان نمی‌توان این حکم را بی‌پایه دانست. اشاره به این بحث شاید بلافاصله ضرب المثل بی‌رحم و تکان دهنده "از کوزه همان برون تراود، که در اوست" را به خاطر آورد. سیاست پیچیده تر از آن است که بتوان رابطه دولت و ملت را با این ضرب المثل توضیح داد و در همین حال منطق این حکمت بدیهی تر و قاطع تر از آن است که بتوان بدان بی‌توجه بود. تا آنجایی که به بحث مشخص ما مربوط است، یک چیز روشن است: ضمن در نظر داشتن همه خیانتها و فریبکاریهای خمینی و حکومتی که بی‌نادر گذشت و ضمن فراموش نکردن همه مقاومت‌هایی که در برابر جمهوری اسلامی صورت گرفت و می‌گیرد، ما نمی‌توانیم حساب این حکومت ضد خلقی را کاملاً از حساب خلق و انقلاب خلقی بهمن جدا کرده و زیر پوشش تحلیل طبقاتی حکومت فقها، ننگ وجود چنین حکومتی در ایران را فقط به گردن خرده بورژوازی سنتی، بورژوازی تجاری، کاست روحانیون و نظایر اینها بیفکنیم. برای تحلیل آنچه که گذشت و نقد آینده ساز آن، ناگزیریم کلیشه‌های همچون انقلاب خوب - رهبری بد و مردم خوب - حکومت بد را کنار نهیم.

حکومت فقها بارزترین نمود و نهاد عقب‌ماندگی ماست. انقلاب بهمن خود نه انقلاب در عقب‌ماندگی، بلکه انقلاب عقب‌ماندگی بود. تاکنون رسم بوده است که عقب‌ماندگی به وابستگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به امپریالیسم برگردانده شود. هلی رنم تناقضاتی که این نظر، به عنوان مثال در توضیح خصلت ضد امپریالیستی خمینی و رژیم او به بار آورده، هنوز مورد نقادی قرار نگرفته است. به وجه کلی مساله عقب‌ماندگی اشاره ای داشته باشیم:

با هیچ گونه تحلیل جدی و جامع اقتصادی نمی‌توان نظریه ثروتمند

مختلفی دارد: از آن جمله اند گسست های پیاپی در روند تکامل اجتماعی جامعه ایران (نظریه مشهور آریانپور)، عامل جغرافیایی طبیعی و موقعیت جغرافیایی کشور، جایگاه و نقش دولت در ایران (که یکی از اشکال استبداد شرقی است)، عوامل فرهنگی و ایدئولوژیک - مقدم بر همه تاثیر در از پوی مانویت، نقش بسیار مهم مذهب اسلام (۲) و در پیوند با آنها گرایش های عقل ستیز، دنیاگرایز، تقدیرگرا و زن ستیز در جهان بینی ایرانی - فقدان یک جنبش روشنگرانه قوی در کشور در صدساله گذشته و بالاخره نقش استثمار و امپریالیسم، اگر به طور مشخص جامعه امروز ایران را در نظر داشته باشیم، نمی توانیم سرمایه داری را بطور فی نفسه - و نه در این یا آن شکل آن - جزو موانع تکامل اجتماعی در ایران بدانیم. سرمایه داری ملی - لیبرالی یکی از الزامات پیشرفت در جامعه ماست.

هقب ماندگی بسیار جان سخت است و هر چه که هم بر آن رنگ افشاندن شود، باز خود را به صورت یک نحوه وجود، یک تقرر، جلوه میدهد. مدرنیسم، هقب مانده، اقتصاد هقب مانده، مناسبات اجتماعی هقب مانده، صنعت هقب مانده، مدنیت هقب مانده، روستای هقب مانده، فرهنگ هقب مانده، دولت هقب مانده، ملت هقب مانده، شاه هقب مانده، آخوند هقب مانده، سلطنت هقب مانده، جمهوری هقب مانده، اپوزیسیون هقب مانده، اسلام هقب مانده، روشنفکر هقب مانده، لیبرالیسم هقب مانده، دموکراسیسم هقب مانده، مارکسیسم هقب مانده... همه با هم هماهنگند، به شکل هقب مانده ای با هم هماهنگند. در دایره هقب ماندگی بر هم سبقت می جویند؛ مدنیت و صنعت هقب مانده بر روستای هقب مانده، آخوند هقب مانده بر شاه هقب مانده، جمهوری هقب مانده بر سلطنت هقب مانده، اسلام هقب مانده بر لیبرالیسم و مارکسیسم هقب مانده، دولت هقب مانده بر اپوزیسیون هقب مانده...

نباید در چار چوب هقب ماندگی برنامه ارائه داد. نباید در نظم بسته موجود، فقط جای طبقات را عوض کرد و پنداشت بدینسان می توان از

دایره هقب ماندگی بایرون نهاد یک برنامه به راستی انقلابی در ایران، در درجه اول باید برنامه ای برای نوسازی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران باشد. باید در چار چوب برنامه نوسازی همه جانبه کشور، تکلیف سرمایه خصوصی را روشن کرد. تحول انقلابی در ایران پیش از آنکه متوجه تحول حقوقی در اشکال مالکیت گردد، باید در سه محور اساسی سمت پیشرفت خود را روشن کند: ۱- یک تحول انقلابی متری باید به جای دادن این یا آن عنوان تازه بر دولت، دست و پای این غول آدمی خوار را که در ایران هر لقی داشته باشد، دارای فطرت استبدادی است، قطع کند و بر آن هزار بند نهی؛ ۲- به جای آنکه به این یا آن ایدئولوژی سیطره بخشد، در راه ایدئولوژی زدایی بکوشد؛ ۳- به جای آنکه برای آزادی کل ملت، آزادی این یا آن طبقه و آزادی این یا آن گرایش شعار دهد، آزادی فردی را هدف مالیه خود اعلام کند. انقلاب بهمن راهی خلاف را پیمود. این انقلاب نتوانست جامعه ما را در مسیر آزادی و نوسازی بيفکند. در درون جبهه انقلاب، پیشرفت و اگر دموکراسی و رفاه هم بودند، گرایش واپس گرا مهر خود را بر این انقلاب کوبید. انقلاب بهمن، هم هقب ماندگی جامعه ما را باز نمایاند.

انقلاب بهمن، اجتناب ناپذیر بود. بحران ساختی و پر بستر آن بحران فرهنگی، به آن درجه ای رسیده بود که حرکت جامعه را در مسیر مقرر شده از سوی شاه، دیگر غیر ممکن می ساخت. در این جامعه شهرها گسترش می یافتند، بی آنکه مدنیت گسترش یابد؛ روستاها ویران می شدند، بی آنکه شهر بتواند روستایی مهاجر را پناه امنی بخشد؛ صنعتی بی هویت گسترش می یافت، بی آنکه بر یک زیر ساخت اقتصادی قوی متکی باشد؛ فرهنگ سنتی زیر ضرب می رفت، بی آنکه الگرناتیو قوام یافته ای برای آن موجود باشد. جامعه به روشنفکر، دانشجو و متخصص نیاز داشت؛ این قشر گسترش می یافت، بی آنکه حق سخن گفتن و تاثیر گذاری داشته باشد. طبقه کارگر پر شمار می شد، اما با کارگران همچون رعیت هایی رفتار میشد که گویی فقط ابزار و محیط کارشان را عوض کرده اند. فرهنگ دنیوی در سطح سیطره می یافت، بی آنکه روشنگری متکی بر ایدئولوژی حقوقی،

فرهنگ سنتی مذهبی را به کنج مسجد رانده باشد. ساختارهای سنتی خانوادگی، عشیرتی و صنفی از هم می پاشیدند، تحرک اجتماعی همه ارکان جامعه را به لرزه در آورده بود، بی آنکه ساختارهای تازه قوام داشته باشند و بتوانند بر یک فرهنگ جدید استحکام یافته متکی گردند. این جامعه دستخوش بحران هویت، انقلاب می طلبید. بالاخره بهمن به حرکت درآمد.

انقلاب بهمن، یک انقلاب توده ای بود. به دلیل قوام نداشتن ساختارهای جدید اقتصادی - اجتماعی و از آنجایی که بنا بر خلعت و انگیزه اصلی این انقلاب که واکنش سنگرایی در برابر جامعه دستخوش بحران ساختاری بود، در آن توده های به لحاظ اجتماعی رشد نیافته صحنه را پر کردند، متکی بر یک جنبش پوپولیستی مذهبی راستگرا پیش رفت. اگر به جای خمینی و روحانیون طرفدار او، ترکیبی از لیبرال های غیر مذهبی و مذهبی و روحانیون معتدل سوار بر موج این انقلاب به قدرت می یافت - حتی اگر این ترکیب به هدف برافکندن سلطنت جامعه عمل نمی پوشید - شاید آنگونه تعادلی از قوای سیاسی پدید می آمد، که اجازه حرکت بیشتری به نیروهای دموکراسی در ایران می داد.

انقلاب بهمن، کاملترین تصویر را از جامعه ایران ارائه کرد. همه نیروهای نهفته، و حتی اشباح سرگردان در این تصویر باز نموده شدند. این انقلاب به شکلی دیگر و با شعارهایی دیگر تکرار شدنی نیست. این بدان معنی نیست که ما بی نیاز از نگریستن به آئینه انقلاب بهمنیم. هر طرح و برنامه ای برای متحول ساختن جامعه ایران، اگر متکی بر تجربه انقلاب بهمن نباشد، اگر همه در سهای این انقلاب را در

نظر نگیرد، نمی تواند مدعی هینی بودن گردد.

تجربه بهمن باید چپ ایران را بر آن دارد که یک سری مقولات خود را از نو تعریف کرده و حد و حدود تازه ای را برای آنها بگذارد. این نشان دهنده ضعف همیق ماست که به جای تاثیر گرفتن از این تجربه و آنچه که پس از آن گذشت، بیشتر از تحولات کشورهای سوسیالیستی تکان خوردیم. اکنون لازم است به خود آییم. نواندیشی آن هنگامی اصالت دارد، که بتواند همل و اسباب خود را در درون خود جامعه ایران بیابد و مقولات خود را در خود ایران تعریف کند. در غیر این صورت چیزی جز یک تقلید بی روح از اندیشه های درست یا فلفظ رواج یافته پس از آفاق موج پروسترویکانیست (ادامه دارد)

پانویسها

(۱) ویکتور شی نیس: "مسائل کشورهای رشد یابنده، نگرش های تازه"، در فصلنامه علوم اجتماعی چاپ مسکو، شماره ۳ سال ۱۹۸۹.

(۲) در اینجا منظور اسلام متعارف تاریخا مشخص است، نه این یا آن برداشت از آن، که تو استه و یا می تواند تاحدودی ظلم ستیز، عدالتخواه و باصطلاح مترقی باشد. اسلام واقعی یا مسیحیت واقعی و نظایر اینها همان چیزی است که در اوج سیطره مذاهب یعنی در سده های میانه هرضه شده است و اکنون بهترین سخنگوی آن روحانیتی است که ریشه در قرون وسطی دارد. به طور هینی هیچ معیار دیگری نمی توان برای برداشت ناب و "واقعی" از مذهب، چیز شکل متعارف تاریخا مشخص آن، ارائه کرد.

چرا باید به کنگره رفت؟

بقیه از صفحه ۱۴

می کنم بدون هیچ استتیا همه رهبران اگر چه با سعم های متفاوتی که هر یک از ماها در پایمال کردن حقوق تشکیلات داشته ایم - است که امروز نیز در شکل دیگری به منصف ظهور می رسد.

باید به کنگره رفت. باید روند کنگره را بی هیچ تزلی سازمان داد.

۲۷ بهمن ماه ۱۳۶۸

وقت در دوره ای از سال ۶۲، همان داستان صدور "پیام" معروف مهر ۷۶ به حزب توده ایران بدون اطلاع حداقل دوسوم اعضای هیئت سیاسی، همان جعل امضای هیئت سیاسی زیر "گزارش به تشکیلات" در تابستان گذشته، تا همان دهها مورد دیگر مشابه، و بالاخره همان تکرار صدها باره نهایت بی حرمتی به رای و نظر تشکیلات توسط رهبران - تاکید

چرا است بر خطاست؟

مقاله زیر تلخیصی است از کنفرانسی که چندین پیش، پرونسور غالبیت اقتصاددان و استاد دانشگاه هاروارد، تحت عنوان "انسیکلوپدی بریتانیایی" برگزار کرد. این مطلب بیانگر نقطه نظرات تحلیلی و انتقادی یک اقتصاددان لیبرال آمریکایی، در رابطه با دیدگاه‌های محافل "راست"، جهان سرمایه‌داری (محافظه‌کاران جدید) است، پیرامون تحولات جاری کشورهای سوسیالیستی و چشم‌انداز اقتصادی آن

مدیر و بورکراسی مدیریت تاکید نمود.

در هیچ کشوری بورکراسی مدیریت با آن حد از مقاومت و یا حتی دشمنی که سرمایه‌دار پیشین با آن مواجه بود روبرو نگردید. دخالت رفاه و تئوری‌های کینز راه حلی برای خشم و آنتاگونیسم کهنه‌درگیری‌های طبقاتی یافت. روشن تر صحبت کنم. آنچه کشورهای اروپای شرقی به عنوان اکثرانیو سوسیالیسم و یا در بیان ساده آن کمونیسم می‌بینند، کاپیتالیسم نیست. اگر کاپیتالیسم در شکل ابتدایی آن وجود داشت، آنان برای یک لحظه نیز به تغییر نمی‌اندیشیدند. اکثرانیوی که آنان مشاهده می‌کنند دولت مدرن با نقشی عظیم و ثبات دهنده است.

و اما راجع به سوسیالیسم، نه تنها سرمایه‌داری امروز بلکه ساختار سیاسی و اقتصادی که کشورهای اروپای شرقی سال‌ها در آن بسر برده و رنج کشیده‌اند هیچ ارتباطی با مدل مارکس ندارد. سوسیالیسم زمانیکه بلوغ یافت با وظیفه‌ای روبرو گردید که نه مارکس و نه لنین آن را پیش‌بینی نکرده بودند. این وظیفه، تولید کالاها و مصرفی با تمامی گوناگونی امروزین مدل‌ها و طرح‌ها و خدمات مربوط به آن بود. این مدل را دنیای غیر سوسیالیستی عرضه کرده بود. سیستم فرماندهی و برنامه‌ریزی متمرکز قادر به انجام چنین وظیفه‌ای نبود. این سیستم همچنین قادر به حل مشکلات خاص کشاورزی نبود. تنها زمانی می‌توان به حل مشکلات کشاورزی قادر گردید که تولید از انرژی خودزای تولیدکنندگان و مالکین منفرد بهره‌مند گردد.

مصیبت بزرگی که کشورهای پیشرفته سوسیالیستی با آن مواجه گردیدند رشد وسیع بورکراسی بود، امری که کشورهای پیشرفته

ریسک، بسیار عظیم خواهد بود، آنچنان عظیم که حتی پر حرارت‌ترین ایدئولوگ‌های اقتصاد آزاد، اگر در راس قدرت قرار گیرند، آن را پذیرا نخواهند شد. در قرن گذشته در زمان مارکس و در ادامه آن در این قرن تا زمان بحران عظیم (۳۳ - ۱۹۲۹) بقای سرمایه‌داری در شکل ابتدایی و ایدئولوژیک ناشی از آن به طور واقعی مورد تردید بود. تقسیم قدرت و درآمد میان کارگران و کارفرمایان بشدت نابرابر بود. کارگران هرگاه که بدانها احتیاجی نبود اخراج می‌شدند. زنان و کودکان بشکلی وحشیانه استثمار می‌شدند.

همانگونه که مارکس پیش‌بینی می‌کرد، خطرناکتر از همه اینها بحرانهای ادواری سرمایه‌داری بود که میلیون‌ها نفر را بیکاری و فقر مواجه می‌ساخت. همه اینها موجب خشم و بی‌زاری می‌گردید و برای بسیاری این احساس، یا بهتر است بگوئیم این یقین را پدید می‌آورد که سرمایه‌داری نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد.

سیستم باقی ماند، به این دلیل که دولت رفاه، دشواریها و سببیت‌های سرمایه‌داری پیشین را کاهش داد. همچنین اتحادیه‌های کارگری قانونی گردید و توازن در قدرت پدید آوردند. انقلاب کینزی به دولت مسئولیتی، هر چند فیکر کامل، در دخالت در اقتصاد و محدود کردن ناملاهیات و دشواریها محول نمود. جلوگیری از بیکاری توده‌ای و تضمین رشد اقتصادی مهمترین نشانه‌های کارایی هر دولت گردید. تغییراتی که در ساختار کاپیتالیسم پدید آمد، واژه "جیمز برنهام" قنید بجای آن واژه انقلاب مدیریت را بکار برد و بر انتقال قدرت از صاحب سرمایه به

تعجب برانگیز نیست که حوادث ماه‌های اخیر در اروپای شرقی که بر بنیاد تغییرات پیشین در شوروی و لهستان بوقوع پیوست بحث‌های پراهمیتی را در هرصه اقتصاد موجب گردیده است. برخی از ایده‌های طرح شده معقولانه‌اند ولی برخی از آنها ایده‌هایی انحرافی و حتی بیانگر نادانی مطلقند. ایده‌های انحرافی در هر دوسوی آنچه که زمانی پرده آهنین نامیده می‌شد طرح گردیده‌اند. به این ایده‌ها باید نامی نهاد؛ ایدئولوژی ساده شده، بهترین معرف این نظرات می‌باشد.

ایدئولوژی ساده شده، جهان را کاملاً دو قطبی تصویر می‌کند. یک سوی جهان کمونیسم و سوی دیگر آن را کاپیتالیسم تشکیل می‌دهد. و امروز برخلاف تمام پیش‌بینی‌های مارکس این کاپیتالیسم است که پیروز گردیده است. کمونیسم در کشورهای اروپای شرقی هم در هرصه اقتصاد و هم در هرصه سیاست شکست خورد و این کشورها بسوی سرمایه‌داری خواهند گردید و شوروی نیز تدریجاً همین مسیر را خواهد پیمود. چشم‌انداز، تحولاتی خجسته در اقتصاد این کشورها خواهد بود که با آزادیهای سیاسی آنچنان که در غرب وجود دارد توأم خواهد بود. این مسیر می‌تواند با درد و شوک نیز همراه باشد، که باید از آن استقبال کرد، آنچنان که سرمقاله اخیر نیویورک تایمز با عنوان "شوگ ترابی برای لهستان" ادعای کند، برای آنچه که در نهایت بدست خواهد آمد نباید از مشکلات هراسید.

مقدم‌ترین امر، تکمیل راه انتقال به سرمایه‌داری است. این ایده‌ها هم در شرق و هم در غرب طرح می‌گردد. در پاییز گذشته من در بوداپست در زمینه‌های فوق سخنرانی داشتم... یک روزنامه‌نگار مجاری ناراحت از آن که من از ایده‌های "فردریش هایک" به عنوان راهنمای رفهم‌های ضرور در این کشور سخن نگفتم، مرا سؤال پیچ کرد. آیا او کارترین مدل اقتصادی و سیاسی را ارائه نداده‌است؟ پاسخ من، که ما در غرب هیچ‌گاه چنین ریسکی نخواهیم کرد سوال‌کننده را برافروخته کرد.

سرمایه‌داری نیز آن را تجربه کرده بودند. همانگونه که شرکت‌های عظیم صنعتی مدرن (جنرال موتورز، جنرال الکتریک، اکسان در ایالات متحده، شل و بریتیش پترولیوم در انگلیس) دستگاه بوروکراتیک گسترده‌ای را رشد می‌دهند، به همان ترتیب و در ابعادی وسیع‌تر تولید سوسیالیستی چنین بورکراسی را پدید می‌آورد. در مقیاسی وسیع‌تر، به این دلیل که در این سیستم موسسه تولیدی در ابعاد گوناگون تحت کنترل و نظارت یک وزارتخانه قرار دارد. نتیجه، شکل‌گیری یک ساختار سازماندهی در ابعادی فول‌آساست. بنابراین برخی آمارها تعداد افرادی که در بورکراسی شوروی شافلدن ۳۰ میلیون نفر می‌باشند.

بوروکراسی عظیم در همه سیستم‌ها و همه فرهنگ‌ها کارا کتر واحد و خاص خود را داراست. کمولت سن اولین مشخصه آن است. ما همه می‌پذیریم که نیرو و ابتکار هر فرد با گذشت زمان کاهش می‌یابد. همین امر در مورد ساخت بوروکراتیک یک موسسه صادق است.

با گذشت سالها وزارتخانه‌ها و موسسات سوسیالیستی بالغ گردیده و به پیری و ناتوانی گذر کردند. مشخصه دیگر بوروکراسی تمایل به افزایش تعداد کارکنان است. هیچ چیزی قادر نیست در حد تعداد کارکنان تابع یک موسسه پرستیز و اهمیت آن را منعکس نماید هیچ چیز بیش از کارکنان تابعی که ذهن و عمل خود را ضایع می‌کنند بوروکراسی را تسهیل نمی‌کند.

ولی پراهمیت‌تر از همه آنکه بوروکراسی در محدوده "حقایق خود" محدود می‌ماند. ما این امر را در ایالات متحده به طور جاری و با روشنی مشاهده می‌کنیم. موسسات عظیم نظامی همراه با پارلمان دولتی و آژانس‌های اطلاعاتی می‌گویند تا احساس نیاز و ضرورت را با آنچه که طی سال‌ها حاکم بوده و در خدمت افزایش بودجه قرار داشته حفظ نمایند. برخی آشکارا با تاسف از تغییرات اخیر می‌گویند که ممکن است به کاهش بودجه و گسترش افکار دردآلود منجر شود یاد می‌کنند. آقای "الانسی ایگلبرگر"، معاون وزارت کشور که شاید بتوان وی را رهبر مدافعین "حقایق بوروکراتیک"

نامید، اخیراً با تاسف از پایان یافتن دوران جنگ سرد سخن گفت. دورانی که بزعم وی "ثباتی برجسته در روابط بین‌المللی" بوجود آورده بود.

اما در این مورد نیز تمکین به "حقایق بوروکراتیک" در کشورهای شرقی و سیطره از غرب بوده است. در فرانسه "افکار تشنج‌زا" و تبعات آن هلی‌رغم حسرت برخی‌ها، نمی‌توانست سرکوب شود. حقانیت ایالات متحده در صرف بودجه عظیم نظامی امروز به تندی مورد سوال قرار می‌گیرد. حتی سخنان رسمی در مورد کاهش بودجه طرح گردید که متأسفانه این کاهش تنها در حدی محدود گردید که نازل‌تر از میزان برنامه‌ریزی شده پیشین در رابطه با افزایش بودجه بود.

خلاصه کنم. کاپیتالیسم در شکل ابتدایی و پیشین خود نمی‌توانست به موجودیت خود ادامه دهد؛ ولی در اثر فشار قادر به تطابق خود با شرایط گردید. سوسیالیسم در شکل ابتدایی خویش و در انجام اولین وظایف خود موفق بود ولی از تطابق با شرایط قاصر ماند و ساختار سیاسی سرکوبگری را شکل داد. حال پس از این پوست اندازی جدید چگونه خود را تطابق خواهد داد؟

دو چیز روشن است. اولاً کسانیکه، متأسفانه شمار آنان نیز اندک نیست و با چرب‌زبانی و بی‌قیدی از بازگشت به بازار آزاد مدل "اسمیت" سخن می‌گویند از بی‌فکری و کودستی رنج می‌برند. ما امروز در غرب چنین مدلی را نداریم، آن را تحمل نکرده‌ایم و نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد. مدل ما یک مدل زندگی جاافتاده و مبتنی بر حمایت دولت است. برای کشورهای اروپای شرقی کاپیتالیسم خالص و خشن همان‌گونه ناخوش‌آیند است که برای ما.

به همان گونه می‌بایست از ایده‌هایی که طرح می‌کنند از درون یک دوره کوتاه شوک و سختی، بهبود سریع اقتصادی پدید خواهد آمد احتراز نمود. در چنین نظراتی، تحمل دشواری به خودی خود شفا بخش است. از درون هر رنجی خوشبختی پدید می‌آید. عناصر مذهبی در این تفکرات حضور یافته‌اند: ریاضت راه رستگاری است.

کسانی که مستقیماً با موضوع مواجهه با سادگی کسانیکه از فاصله دور نظاره‌گرند و یا در رفاه بسر می‌برند، چنین ایده‌هایی را

نخواهند پذیرفت. نتایج سیاسی آن نیز جاذب نخواهد بود. امروز لحظه‌ایست که می‌بایست به آزادی در اروپای شرقی خوش‌آمد گفت. تراژیک خواهد بود، هرگاه آزادی سیاسی با فقر فیر قابل قبول اقتصادی همراه و مشخص گردد.

من تصور می‌کنم، کشورهای اروپای شرقی می‌بایست کالاهای خدماتی که کمتر اهمیت حیاتی دارند را کاملاً تابع بازار سازند. من در جهت تسهیل این روند، وام‌گیری از بانک‌های دولتی و هر اقدام ضرور برای توان‌کردن بانک‌ها را در این رابطه توصیه می‌کنم، نباید هیچ‌گونه درنگی در برقراری روابط کارگری-کارفرمایی نمود و همچون شوروی در این امر تردید داشت. این روابط هر چند با کاپیتالیسم مشخص گردیده، اما مناسباتی است که میلیون‌ها انسان در آن بسر برده و از آن بهره برده‌اند.

من در مورد تابع بازار نمودن مواد اصلی غذایی، اجاره‌خانه و خدمات درمانی، بسیار محتاطم. این موارد می‌تواند بشدت بر دشواری‌ها بیافزاید. و در اینجا نیز نباید فراموش کرد که در این زمینه‌ها نیز کشورهای کاپیتالیستی (آنچنان که امروز نامیده می‌شوند) چنین اقدامی را نخواهند پذیرفت. تمامی کشورهای بزرگ صنعتی امروز سوبسید عظیمی به تولیدات کشاورزی خود تخصیص داده‌اند. تمامی کشورهای صنعتی گام‌های معینی در جهت پایین آوردن هزینه مسکن برداشته‌اند. هر چند سرمایه‌داری مسکن مناسب با قیمت مناسب ایجاد نکرده است. خدمات درمانی در کشورهای سرمایه‌داری قابل قبول است که آن هم در عمل سوسیالیزه گردیده است.

موسسات تولیدی عظیم می‌بایست از نظارت و وزارتخانه‌ها آزادگردند. این موسسات در پاسخگویی به نیازهای بازار باید مسئول عملکردهای خود بوده و کارگران و مدیران آن نیز بایستی از پاداش کارکرد صحیح خود بهره‌مند گردند. این بدان مفهوم است که آنان می‌بایست در قیمت‌گذاری کالاهای خود آزاد باشند و بتوانند آزادانه بار دیگر موسساتی که آنان نیز تابع بازارند وارد معامله شوند. در راه نوآوری و گسترش می‌بایست وام در اختیار این موسسات قرار گیرد. امر دشوار آنست که می‌بایست تاوان اشتباه محاسبه و خطا را مدیران

خطاکار بپردازند.

مهم نیست که در نهایت مالک کیست. در جهان سرمایه‌داری معمولاً مالکیت با سهام‌دارانی است که مدیریت آنان را نمی‌شناسد. اگر مالک دولت باشد نیز تفاوت مهمی پدید نخواهد آمد. همان‌گونه که در برخی موارد در کشورهای سرمایه‌داری نیز چنین است. آنچه مهم است آنست که موسسه تولیدکننده همانند یک فرد بتواند پاداش موفقیت‌های خود را دریافت نموده و تاوان خطاهای خود را بپردازد.

سخنان زیادی در مورد قابل تبدیل شدن ارز این کشورها گفته می‌شود. این نیز انعکاسی از "ایدئولوژی ساده شده" است. آنچه دارای اهمیت بیش از آنست، به حرکت آوردن ارزهای ذخیره شده در داخل کشور است. سوسیالیسم در گذشته به طور دائم از توزیع پول، مازاد بر کالای تولیدشده رنج برده است.

این مبالغ هنگام آزاد شدن بازار، تورم را موجب خواهند گردید، همان‌گونه که امروز در لهستان شاهد آنیم. میتوان از طریق امکان پذیر کردن تبدیل ارز با تبدیل آن به اوراق سودآور درازمدت، پول افرادی را که بیش از حد معینی است از بازار خارج نمود. به نظر می‌رسد این روش در دیگر کشورهای سوسیالیستی منجمله شوروی نیز عملی باشد.

من این توصیه‌ها را همراه با احتیاط طرح می‌کنم. کشورهای سوسیالیستی امروز در مورد مسائل عظیم تبدیل ارز با توصیه‌های متعددی از طرف فریب‌ها مواجه‌اند که قادر نخواهند بود آنها را به کار گیرند و یا حتی دزمورد آنان اندیشه کنند. من اخیراً توصیه یک هیأت آمریکایی را مشاهده کردم. این هیأت به شوروی توصیه می‌نمود که استاندارد طلا را، در حمایت از روبل کاملاً قابل تبدیل، بکار گیرد. این امر قطعاً از طرف آنان که می‌توانستند به سرعت تمامی طلا را در اختیار خود گیرند مورد استقبال قرار می‌گرفت. این نمونه روشن توصیه‌هایی است که به کشورهای که زمانی آن سوی پرده آهنین نامیده می‌شدند می‌شود.

در یک زمینه هیچ درنگی جایز نیست کشورهای غربی و ژاپن می‌بایست به سرعت و با سخاوتمندی به یاری کشورهای که در راه لیبرالیزه شدن گام برمی‌دارند بشتابند. این امر ضرورت لحظه

است. تاکید می‌کنم که آزادی نباید با هزینه اقتصادی سنگینی توأم گردد. همکاری من جفری شاکس که من با وی در زمینه "شوگ تراپی" اختلاف دارم، ماقبلان توصیه می‌کند، پرداخت قروض این کشورها می‌بایست معوق گردد.

امروز زمان ارائه برنامه‌های ریاضت‌کشی از طرف صندوق بین‌المللی پول نیست و ام و کمک‌های پرداختی نباید به کالاهای سرمایه‌ای محدود گردد و می‌بایست سخاوتمندانه به هر صه کالاهای غذایی و مصرفی گسترش یابد. هر صه‌هایی که در گذشته، سوسیالیسم بزرگترین کمبودها را داشته و طبقات امروز بیشترین نیاز را بدانها دارد.

در غرب منابع کافی در این راه وجود دارد. یکی از نتایج تحولات ماه‌های اخیر که در غرب به روشی قابل مشاهده است و حتی با حرارت‌ترین مدافعین "حقایق بوروکراتیک" نیز نمی‌توانند آن را نادیده انگارند، کاهش تهدید نظامی و نتایج آن در بودجه است. ابتدایی ترین گامی که می‌بایست برداشته شود تخصیص بخشی از منابع آزادشده برای تسهیل این انتقال است. انتقال به جهانی با موفقیت‌های اقتصادی عظیم‌تر، آزادی سیاسی و امنیت نظامی.

اروپای شرقی و شوروی مهمترین لحظات تاریخ خود را تجربه می‌کند. این لحظات از آن‌ها نیز هست.

بار دیگر به "ایدئولوژی ساده شده" باز می‌گردم. هیچ چیز برای غرب ویران‌کننده‌تر از بازگشت به نظم اقتصادی دوران اولیه کاپیتالیسم نیست. نظمی که هنوز توسط ثلوث‌های وقت شده آن، مورد دفاع قرار می‌گیرد. سیستم تنها به این دلیل باقی ماند که در جوار لیبرالیسم سیاسی ظرفیت تطابق با شرایط را دارد.

سوسیالیسم به این دلیل با انقلاب مواجه گردید که از تطابق با شرایط بازماند. امروز تطابق و نه سقوط به کاپیتالیسم ابتدایی ضروری است. این راهی است که تا به امروز پیموده نشده است. نمی‌توان با مدافعان قانون‌های خشک به بحث در این رابطه پرداخت. این راه نیازمند تعقل است که همواره همچون همه اعمار با مقاومت مواجه گردیده است. هیچ آلترناتیو دیگری وجود ندارد.

یک کنفرانس شش جانبه در مورد وحدت آلمان تصمیم خواهد گرفت

توانست موافقت دولت هلموت کول با تقاضای کمک فوری ۱۵ میلیارد مارکی به آلمان شرقی را جلب کند. در آلمان غربی و شرقی، برخی ناظران معتقدند که دولت کول می خواهد با ادامه تشویق مهاجرت شهروندان آلمان شرقی به غرب از طریق اختصاص مزایای مختلف به مهاجرین، تنگنایی را که برلین شرقی بر اثر این موج مهاجرت بدان دچار آمده است، شدت بخشد. هدف از این سیاست، وادار کردن آلمان شرقی به "تسلیم بلاقید و شرط اقتصادی" به غرب است. برخی سیاستمداران آلمان غربی، مانند لوتار شیت، نخست وزیر فدری، هلنا خواستار وورتمبرگ، هلنا این اصطلاح را به کار برده اند. همچنین از سوی تعدادی از مقامات دولت کول، سخن از ضرورت "اقتصاد ضد سوسیالیستی" در آلمان شرقی به میان آمده است.

نخست وزیر لهستان طی سفری به لندن خواهان شرکت در کنفرانسی که درباره وحدت آلمان تصمیم خواهد گرفت، گردید. تادیوش مازویتسکی رئیس دولت لهستان در این مورد گفت کشورش باید در هر مجمعی که پیرامون روابط آلمان و همسایگانش تصمیم گیری کند، شرکت داشته باشد. دولت آلمان فدری این خواست لهستان را رد کرد. موضع لهستان بر این واقعیت مبتنی است که بن هنوز عدم طرح دعوای ارضی علیه لهستان پس از وحدت آلمان را تضمین نکرده است. برخی محافل راستگرا در آلمان فدری، هلنا خواستار بازپس گیری مناطقی هستند که پس از شکست آلمان هیتلری، به لهستان ضمیمه گردید. در هفته گذشته، هانس مودرو نخست وزیر آلمان شرقی از بن دیدار کرد. وی که در این سفر از سوی نمایندگان همه احزاب و گروه های سیاسی همراهی می شد،

شد و سپس، در مرحله معینی از مذاکرات، این چهار کشور نیز به گفتگوها خواهند پیوست. این مقطع، زمانی خواهد بود که مسئله عضویت آلمان واحد در پیمانهای نظامی و رابطه آلمان با همسایگانش مطرح شود. در اتاوا پیرامون نوع رابطه آلمان آینده با پیمان های موجود توافق حاصل نشد. اتحاد شوروی و آلمان شرقی، بهترین راه حل را بی طرفی آلمان واحد می دانند، اما کشورهای ناتو بر ادامه عضویت آلمان در این پیمان پافشاری می کنند. گنشر وزیر خارجه آلمان غربی اظهار امیدواری کرد که مذاکرات شش جانبه در طول سال ۱۹۹۰ به نتیجه قابل ارائه به کنفرانس سران کشورهای اروپا و آمریکای شمالی در پاییز ۱۹۹۰ باشد. این کنفرانس که به "کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا" معروف است، برای نخستین بار در سال ۱۹۷۵ در هلسنکی پایتخت فنلاند تشکیل شد.

وزرای خارجه آلمان غربی و شرقی، شوروی، آمریکا، فرانسه و انگلیس که برای شرکت در نخستین گردهمایی وزرای خارجه کشورهای عضو ناتو و پیمان ورشو در اتاوا پایتخت کانادا گرد آمده بودند، توافق کردند که یک کنفرانس با شرکت نمایندگان این شش کشور در آینده نزدیک در مورد وحدت آلمان تصمیم گیری کند. این فرمول به "راه حل ۲ به اضافه ۴" معروف شد، که منظور از آن، مذاکرات میان دو دولت آلمان و چهار کشور پیروز در جنگ جهانی دوم است. این چهار کشور، هنوز به لحاظ حقوق بین المللی مسئولیت اداره کل آلمان را بر عهده دارند. به موجب توافق اتاوا، بلافاصله پس از انتخابات پارلمانی ۱۸ مارس در آلمان شرقی، کارشناسان آلمان غربی و آلمان شرقی گفتوهای خود را برای تعیین چگونگی روند وحدت آغاز خواهند کرد. نتایج این گفتگوها به طور مرتب با مواضع چهار کشور دیگر هماهنگ خواهد

جوابیده بکنگره دم؟ بقیه از صفحه ۹

هم راهبر روندها خواهد شد و ابتکار عمل را در دست خواهد گرفت.

اما سرنوشت دیگری که می تواند در صورت تعطیل و یا حتی تعویق زیانبار کنگره در برابر سازمان رخ بنماید، اینست که ولو نه برای مدتی مدید ولی بهر حال باز هم یک مدت معین، میدان در دست گروه کوچکی از "نخبه ها" بماند که به دلیل اینکه هر روز هم محدوده اشان کوچکتر می شود و هر روز هم امکان کنترل ارگانیک این محدوده توسط دموکراتیسم تشکیلاتی ضعیف تر می گردد، بدتر از قبل، خود ببرد و خود بدوزد. این دیگر، تکرار فاجعه و لو در شکل مضحک آن خواهد بود. بگذارید به یک نمونه - که جدیدترین آن هم است - اشاره کنم تا اهمیت هشاری و حضور در صحنه نیروی واقع بین و حقیقت جو و دموکرات در سازمان را با همه پوست و گوشت لمس کنیم و اهمیت سازمان یابی هر چه فعالانه تر و سریع تر روند کنگره را دریابیم. در آخرین شماره نشریه کار، "فراخوان" مشترکی با امضای "کمیته مرکزی سازمان" و "کمیته مرکزی حزب توده ایران" درج شده است. این

"فراخوان" حتی با معیارهای حاکم بر سازمان، فاقد هرگونه جنبه قانونی است. "هیئت اجراییه" در یک وضع اضطراری در آخرین نشست خود به فطریا به درست تصمیم گرفت که صدور اعلامیه ها، اعلامیه ها، و اظهاریه های رسمی با امضای کمیته مرکزی بر عهده شورای سردبیری نشریه "کار" باشد. اما در همان حال، این تصمیم قبلی همچنان به قوت خود باقی بود که سند مشترک با دیگر احزاب و سازمان های سیاسی دارای امضا کمیته مرکزی، تنها با اطلاع هیئت اجرایی کمیته مرکزی سازمان امضا شود. اما از این "فراخوان" کذائی، حداقل چهار نفر از اعضای هیئت اجرایی یعنی اکثریت آن، پیش از چاپ در نشریه کار، مطلقا بی اطلاع بودند. به علاوه، قابل ذکر است که در آخرین روز نشست هیئت اجراییه که با حضور پنج عضو صورت گرفت، رفیق فرخ نگهدار، پاسخ به نامه ار سالی رهبران حزب به رهبری سازمان مبتنی بر نشست مشترک را در دستور جلسه گذاشت و خواهان پاسخ مثبت هیئت اجراییه به این دعوت شد. یک رفیق، صریحا لزوم چنین نشست را رد کرد و دو رفیق دیگر

هم صریحا بر اجتناب از صدور هر نوع اعلامیه مشترک با رهبری حاکم بر حزب تأکید کردند. یعنی، فقط دو نفر از هیئت اجراییه هفت نفره، در مورد موضوع صدور اعلامیه مشترک، نظر مخالف بیان نکردند. اما می بینیم که درست، اراده همین اقلیت محض است که بر صفحات "کار" نقش می بندد! مسلما کاملا امکان پذیر بود که همه اعضای هیئت اجرایی پیش از امضای این "فراخوان" در جریان امر قرار بگیرند و نظر خودشان را بدهند. بی هیچ تردید، برای تنظیم کننده های این "فراخوان" کاملا محرز بوده است که در صورت طرح موضوع، با مخالفت روبرو خواهند شد و به همین دلیل نیز، با بی پرسنسی محض از حربه کتمان تعدی سود جستند.

من، در اینجا دیگر وارد این موضوع نمی شوم که هدف از این "فراخوان مشترک" چه بوده و آثار سوء آن در درون سازمان، در درون حزب و در کل جنبش کدامست. تنها در یک کلام می گویم که از این عمل، فقط رهبران کهنه فکر و ضد دموکرات حزب توده ایران بر علیه نیروهای حقیقت جوی معترض حزب علیه

این رهبری، و آن گروه کوچکی از سازمان که در عمل از شکل گیری اتحادیه جدید سود می برند نگران و هراسانند. این عمل، در همین حال حاوی این خطر است که بادهای بدگمانی و بی اعتمادی در جنبش چپ دموکراتیک از مهار کنترل خارج شود و نخستین جوانه های اتحادیه های گسترده را پژمرده کند.

بی تردید، دادن "فراخوان" مشترک با رهبران حزب توده ایران، حق معتقدین آن است. اما، این حق آنها نیست که خودسرانه، به نام دیگران اراده خود را بر کرسی بنشانند. پس، وقتی که خودسری چند رفیق در برابر اکثریت اعضای ارگان شان این اندازه هنان گسیخته باشد، دیگر مسلم است که این خودرایی و زورگویی در برابر توده تشکیلاتی که همچنان فاقد اهرم کنترل دموکراتیک "نخبگان" هستند، به کجای فرش اهلی سر می ساید. آری گذشته، گذشته است و در حال و آینده جریان دارد. همان داستان قدیمی تصمیم گیری خودسرانه ۳ - ۲ نفر برای اعطای سازمان پرسنل نظامی مابه رهبری وقت حزب توده ایران، همان داستان انحلال همی هیئت سیاسی

افغانستان؛ خونریزی قاکی؟



این بود که به محض پاگرفتن این دولت در خاک افغانستان، آن را به رسمیت بشناسد. بدین منظور، در تاریخ ۵ مارس ۱۹۸۹ اوکلی سنیر آمریکا در پاکستان و رئیس شعبه سیادر اسلام آباد، با تعدادی از افسران پاکستانی ملاقات کردند تا طرح چگونگی کمک به دولت مجاهدین برای استقرار در افغانستان را مورد بررسی قرار دهند. در این نشست، حتی یک افغانی هم حضور نداشت. جلسه، تصمیم گرفت که گروه‌های افراطی مسلح به جلال آباد حمله کنند و آن را ظرف دو روز به تصرف درآورند، دولت موقت در آنجا استقرار یابد و منتظر فروپاشی ارتش افغانستان شود.

شهر جلال آباد، هفته‌ها زیر آتش شورشیان ضد دولتی بود. گزارش مطبوعات حاکی است که در جبهه جلال آباد ظرف دو ماه پنج هزار تن کشته شدند. در واشنگتن، ریچارد هاس مأمور شورای امنیت ملی برای افغانستان، گاه اوضاع جوی و گاه اشتباهات تاکتیکی را علت شکست حملات معرفی می‌کرد. در کنگره، سناتور هامفری و سایرین، متوسل به هذر و بهانه معمول خود شدند: مجاهدین اسلحه کافی در اختیار ندارند.

یک امکان دیگر برای افراطیون مسلح، ادووند مک ویلیامز، کارشناس سفارت آمریکا در اسلام آباد در امور افغانستان، که ماه‌ها در اردوهای آوارگان افغانی و مقر گروه‌های افراطی ضد دولتی به سر برده بود، در حالی که هنوز قیام نبرد جلال آباد را از تن نزوده بود، گزارش خود را به سفیر ارائه کرد. ویلیامز به این نتیجه رسیده بود که پیروزی نظامی "مجاهدین" محتمل نیست. او معتقد به سازشی میان جناح‌های مختلف بود، سازشی که شاید بعداً به نفع آنها تمام شود. اما به نظر ویلیامز، این توافق در وهله اول نمی‌توانست دولت موقت "مجاهدین" را نیز در برگیرد. اوکلی، سفیر آمریکا، به نظر ویلیامز توجهی نکرد. ویلیامز از سمت خود برکنار شد.

در اواخر تابستان ۱۹۸۹، طرفداران باند‌های افراطی در کنگره آمریکا هلت تازه‌ای برای شکست کشف کردند: سپاه در تاریخ سوم اوت، این اعضای کنگره، و در اس‌انها هامفری و مک

بقیه از صفحه آخر
طی می‌شود. امروز، دولت افغانستان با ثبات تر و مستحکم تر از هر زمان شده است.
اما سیاست‌گزاران آمریکایی از آنچه در یک سال گذشته روی داد، درس نگرفته‌اند، مطبوعات، استراتژی واشنگتن را چنین ترسیم می‌کنند: "مجاهدین" باید هم‌زمان با ادامه نبرد، یک "شورا"ی جدید تشکیل دهند. این شورا باید دولت موقتی را که نماینده همه گروه‌ها باشد، انتخاب کند. بعلاوه، شاید یک سال بعد، این دولت باید مذاکرات برای تحویل قدرت را انجام دهد. البته شرط این مذاکرات، این است که نجیب‌الله و وزرای او، آماده استعفا باشند. برای ایجاد این آمادگی، باید نیروهای ضد دولتی در این فاصله، حملات خود را شدت و استراتژی جنگی خود را بهبود بخشند. به عبارت دیگر، واشنگتن هلی‌رفم همه ادعاهای صلح طلبانه که در سفر بیکر به مسکو نیز تکرار شد، تدارک یک دور دیگر خونریزی را می‌بیند.

یک گروه کوچک از سیاستمداران تندرو، با حمایت محافظه‌کاران پرنفوذ در کنگره، هنوز سیاست آمریکا در قبال افغانستان را تعیین می‌کند. این گروه از افرادی تشکیل شده است که اعتقاد راسخی به توانایی نیروهای ضد دولتی افغانستان دارند و یا مصلحت را هنوز در ادامه ابراز اعتماد آنان می‌بیند. رابرت اوکلی، سنیر آمریکا در پاکستان، ریچارد هاس، مسئول امور افغانستان در شورای امنیت ملی، دو سناتور به نام‌های هامفری و مک‌کالم و نیز ویلسون نماینده مجلس، که از سال‌ها پیش، مهمترین مدافعان مجاهدین به شمار می‌آیند، و بالاخره در این جمع، نباید گروهی از مقامات سیا را فراموش کرد که پرخرج‌ترین عملیات این سازمان را اداره کرده‌اند و اکنون می‌خواهند آن را به "موفقیت" برسانند.

نبرد جلال آباد
اما همه این هشدارها آمریکایی‌ها را وادار نکرد که در ارزیابی خود تجدیدنظر کنند. ظاهراً همه چیز طبق برنامه پیش می‌رفت: "شورا"ی مجاهدین دولت موقت را انتخاب کرده بود. نقشه وزارت خارجه ایالات متحده

از هشت گروه شیعه مورد حمایت تهران، اینک تنها "حرکت اسلامی" به نبرد ادامه می‌دهد. در میان گروه‌های سنی نیز تفرقه جایگزین "جبهه واحد ضد روسی" شده است. در تیر ماه امسال، حدود چهل تن از افراد احمدشاه مسعود، یکی از فرماندهان مجاهدین، در یک عملیات کهن، به دام نیروهای گلبدین حکمت یار افتادند. افراد حکمت یار، اسرا را تا نقر آخر کشتند. در مقابل، مسعود نیز، چندی بعد ۳۵۲ نفر از عناصر "حزب اسلامی" حکمت یار را که مسئول کشتار تیرماه نیز در میان آنها بود، دستگیر کرد و چهار تن از فرماندهان آنان را به دار آویخت.

اندکی بعد، "دولت موقت پیشاور" دچار انشعاب شد. حکمت یار، که تا آن هنگام وزیر خارجه این دولت بود، ائتلاف پیشاور را ترک نمود و اعلام کرده به تنهایی به جنگ ادامه خواهد داد. در اوایل بهمن ماه، چند هزار تن از طرفداران حکمت یار در پیشاور علیه "دولت موقت" دست به تظاهرات زدند. صدور اجازه برای این تظاهرات از سوی پاکستان، از نظر برخی از کارشناسان به عنوان نشانه‌ای بر این امر قلمداد شد که اسلام آباد کماکان از بنیادگرایان اسلامی جانبداری می‌کند.

ادامه مشی مصالحه ملی
دولت نجیب‌الله به موازات تضعیف روحیه شورشیان و تشدید تفرقه در صفوف آنها، به مشی مصالحه ملی ادامه می‌دهد. قرار است حزب دیمکراتیک خلق افغانستان نام خود را تغییر دهد. نجیب‌الله اعلام کرده است حزب حاضر به چشم‌پوشی از انحصار قدرت است، و این در حالی است که به گفته وی، حزب کماکان "بزرگترین سازمان سیاسی و اجتماعی در کشور" است. رئیس جمهور افغانستان بر این نظر است که مهمترین درس وقایع اروپای شرقی برای افغانستان، این است که باید به پلورالیسم سیاسی مجال رشد داد.

ثبات دولت کابل، باعث تغییر سیاست برخی از دولت‌های اروپایی شده است. فرانسه می‌خواهد بزودی سفارت خود را در کابل بازگشایی کند. آلمان غربی، انگلستان و ایتالیا نیز متعاقب فرانسه در صد گام‌گذاری در این راه هستند. دور نیست که منطق واقعیت سرانجام، گردن دولت آمریکار نیز خم کند.

کالم، به طور خصوصی با وبستر رئیس سیاست و گله کردند که چرا سیاست‌های لازم را به "مجاهدین" نداده و بیش از حد به کانال‌های پاکستانی تحویل این سلاح‌ها اعتماد کرده است. اندکی بعد وبستر کارشناسان خود در امور افغانستان را فراخواند و قول داد که از آن پس، عملیات با موفقیت بیشتری دنبال خواهد شد. کاخ سفید و کنگره با هم به این نتیجه رسیدند که باید به "مجاهدین" یک امکان دیگر داد.

سه ماه پس از این تاریخ، طی ملاقات بوش و گارباچف در مالت، آمریکا به تدریج به این موضع تمایل نشان داد که از پافشاری بر سر استعفای نجیب‌الله قبل از هرگونه مذاکره، خودداری کند و در عوض، خواهان استعفای رئیس جمهور افغانستان در پایان یک مرحله گذار شود. طرح جدید، پیش‌بینی می‌کند که پس از آغاز مذاکرات شورشیان با دولت کابل، قطع متقابل تحویل اسلحه به طرفین از جانب آمریکا مورد بررسی قرار گیرد. این طرح، به "موازنه منفی" معروف شده است.

اما کارشناسان و مطبوعات غربی می‌پرسند: چه دلیلی وجود دارد که دولت کابل در حالیکه از هر زمان قوی‌تر است، استعفا کند؟

تضعیف روحیه شورشیان
در صفوف نیروهای ضد دولتی، پس از نبرد جلال آباد روند تضعیف روحیه شدت گرفته است. بسیاری از آنان اطمینان به پیروزی آتی را از دست داده‌اند. شکست حمله اخیر به شهر خوست نیز این روند را شدت بخشیده است. به گفته مقامات دولتی کابل، ۷۵ درصد افراد ضدانقلاب پس از شکست جلال آباد دست از نبرد کشیده‌اند.

نکاتی از طرح برنامه جدید

حزب کمونیست اتحاد شوروی

حفظ کند. حزب خواهد کوشید آرای مردم را جلب کند و از این طریق، از جانب خلق، اختیار تشکیل ارگان‌های رهبری در مرکز، در جمهوری‌ها و در مناطق را دریافت دارد... حزب، خودسرانه قدرت دولتی را به خود اختصاص نمی‌دهد. نقش حزب، نقش یک رهبری سیاسی دارای رسمیت و شناسایی دموکراتیک است که از طریق کمونیست‌ها فعالیت می‌کند. حزب، خواهان برتری یا موقعیت ممتاز در قانون اساسی نیست.

روند دموکراتیزه کردن جامعه "سیاست حزب، بر شناسایی اراده مستقل مردم به مثابه تنها منشأ قدرت مبتنی است. دولت مبتنی بر قانون و متعلق به مردم، نه جایی برای دیکتاتوری یک طبقه می‌گذارد و نه با قدرت بقیه در صفحه

همانگونه که در شماره گذشته گزارش دادیم، پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که اوایل فوریه تشکیل شد، طرح برنامه جدید این حزب را به منظور ارائه به کنگره تصویب کرد. نظر به اهمیت برخی از بخش‌های این طرح، ترجمه این بخش‌ها را در این شماره نقل می‌کنیم:

درباره نقش حزب
"ابعاد و کیفیت جدید وظایف نوین، به این ضرورت مبرم انجامیده است که حزب، موقعیت خود را در جامعه به گونه‌ای رادیکال تغییر داده، از دعوای خطانابذیری و از انحصار سیاسی خود چشم‌پوشی کند... ح. ک. ا. ش. به سیاست و کار خود چنان ادامه خواهد داد که موقعیت خود به عنوان حزب حاکم را در چارچوب یک روند دموکراتیک

افغانستان؛ خونریزی قاقی؟

یک سال از آغاز خروج نیروهای شوروی گذشت



جنگ جهانی دوم، ارتش سرخ صحنه یک نبرد را بدون دستیابی به پیروزی نهایی، ترک می‌کرد. در مقابل نیروهای ضد دولتی، دیگر فقط دولت کابل قرار داشت، دولتی که از نظر طراحان استراتژی آمریکا، بسیار ضعیف بود. گروه جدید همکاران رئیس جمهور ایالات متحده، سناریوی دلخواه خود را چنین تصور می‌کردند: به زودی گروه‌های زیادی از نظامیان افغان به شورشیان خواهند پیوست، دولت افغانستان ظرف سه ماه سقوط خواهد کرد، برخی‌ها از فروپاشی آن در عرض چند روز سخن می‌گفتند و گروه دیگری، معتقد بودند که این سرنگونی در ظرف شش ماه صورت خواهد گرفت. وقتی دولت شوروی در آخرین روزهای حضور نظامی خود در افغانستان، پیشنهاد قطع متقابل تحویل اسلحه به طرفین را ارائه کرد، این پیشنهاد از سوی آمریکا نشانه دیگری بر موقعیت ضعیف دولت نجیب‌الله قلمداد گردید و رد شد. توصیه‌های مشاوران بوش، صریح بود: باید "مجاهدین" را برای آخرین مرحله نبرد به خوبی تجهیز کرد و مناسبات با رژیم جدید افغانستان را تدارک دید. اما تاریخ، بطلان تصورات و ارزیابی‌های سرویس‌های مخفی آمریکا در مورد ضعف و بی‌ثباتی دولت کابل را ثابت کرد - آن هم درست در زمانی که در بسیاری از کشورها، روندی در جهت مخالف بقیه در صحنه ۱۵

هفته گذشته، یک سال از آغاز خروج نیروهای شوروی مستقر در افغانستان گذشت. در این هفته، گزارش‌های رسیده از افغانستان حاکی از ادامه جنگ و خونریزی بود. به گفته یک سخنگوی دولت در کابل، طی نبردهای نیروهای دولتی با شورشیان، حداقل ۱۷ تن کشته و ۳۷ نفر مجروح شدند. در روز سه‌شنبه ۲۴ بهمن، چهار موشک توسط گروه‌های افراطی مسلح به مناطق مسکونی کابل اصابت کرد. همچنین شهرهای جلال‌آباد و خوست مورد حمله موشکی آنان قرار گرفت. در این حملات، شماری افراد غیرنظامی کشته شدند.

با اینکه جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا طی سفر اوایل فوریه خود به مسکو با مقامات شوروی در مورد اوضاع افغانستان یک سال پس از آغاز خروج نیروهای شوروی به گفتگو نشست، اخبار و مقالات منتشره در مطبوعات قرب حاکمی است که ایالات متحده هنوز بدنبال "راه حل نظامی" برای مسئله افغانستان است.

درست یک سال پیش در چنین روزهایی، مشاوران جرج بوش که تازه به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، در "شورای امنیت ملی" آمریکا گرد هم آمدند تا استراتژی واشنگتن در شرایط جدید را تدوین کنند. در آن زمان، دستیاران بوش نسبت به امکان پیروزی نظامی "مجاهدین" بسیار خوش‌بینانه قضاوت می‌کردند. برای نخستین بار پس از

برای اشتراک نشریات "کار" و "اکثریت" در خارج از کشور فرم زیر را پر کرده و همراه با معادل بهای اشتراک، تمبر پستی و یارسید بانکی برداخت بهای اشتراک به آدرس نشریه ارسال نمایید:

بهای اشتراک	شش ماهه	۱۱ مارک	اروپا	دیگر نقاط
نشریه "کار"	☐ یک ساله	۲۱	۲۴	۱۳ مارک
بهای اشتراک	شش ماهه	۲۷ مارک	اروپا	دیگر نقاط
نشریه "اکثریت"	☐ یک ساله	۱۰۲	۵۸	۳۰ مارک

آدرس کامل (لطفاً خوانا بنویسید)

AKSARIYAT
NO. 294

MONDAY, 19. Feb. 90

آدرس:
Address:
RUZBEH
POSTFACH 1810
5100 AACHEN
W. GERMANY

حساب بانکی:
AUSTRIA - WIEN
BAWAG
IBANK FÜR ARBEIT UND WIRTSCHAFT
NR. 02910701-650
DR. GERTRAUD ARTNER

با جمع آوری کمک مالی
فدائیان خلق را در انجام
وظایف انقلابی
یاری دهید